در بیان اوقات فصل [illegible] بیان کتاب معانی اخبار دقایق انساب شرح [illegible]

[illegible] و تشریح [illegible] برای کمال معانی [illegible] خزینه فواید [illegible]

مخزن اسرار

[illegible] پنج نوبت [illegible]

در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی در سنه ۱۲۹۶ هجری طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

خامه سخن تا به بیان آورد — نام تو اول به زبان آورد

ذکر تو سرمایه آرام جان — حرف ثنایت شکر کام جان

امر تو از پرده تقدیر جست — در سخن از راه تمکن نشست

وان سخن از معجزه افتاد ار — زد به سر لوح جهان صد نگار

آیه دو حرفی که تفسیر او — دفتر گیتی همه تفسیر او

نطق و بیان زمزمه ساز اوست — نکته ما قل و دل راز اوست

چون ز خداوند سخن آفرین — نکته چنین آمد و حرف اینچنین

صرفه چنان شد که پی اختصار — حرفی و لفظی فتدت اختیار

حرفی و صد رمز نهانی در او — لفظی و صد رنگ معانی در او

نکته پسندان که سخن گسترند — بهر چنین حرف ستایش گرند

هیچ شنیدی که کند بیشتر — طبع به طول سخن از مختصر

وقت کسی خوش که چو لب وا کند / شرح دو صد نکته به یک جا کند
گر سخنی پاک شد از حد برون / طبع غمین گردد و اندیشه خون
لاجرم آنانکه به معنی سخن / ور شده اندیشه شان تا به بن
گنجش درین حقه چو انگیختند / در ره ایجاز جلو ریختند
آنکه بر ایجاز توانا بود / نغز ترش شیوه معما بود
خاصه معما که ز رنگ سخن / مایه در و جمع ز نو تا کهن
آینه جلوه ذات او بود / مظهر اسما و صفات او بود
ای برخت تازه رنگ سخن / چیست ازین آینه مقصود من
نظم معما که ز فرط صفا / صورت معنی است در و رونما
گوید آن شاعر شیرین مقال / ریختش از خامه جادو خیال
مقصد دل مطلب جان در وی است / هر چه دلت خواسته آن در وی است
لطف سخن موج به موج اندرو / آب گهر موج به موج اندرو
دایره کز لفظ بود آشکار / نقطه که بر سطر در آید بکار
چشم سخن گوی نکویان بود / خال رخ سلسله مویان بود
بیتی و از نکته در و صد کتاب / قطره و عمق چو دریای آب

بانی این روضهٔ جنت فریب — باغ ارم زینت و فردوس زیب

دید که از فرط نشیب و فراز — بر خرد لنگ بود ره دراز

دید که سعی تبه روزگار — راه نمی برد درین سنگبار

تیشه بهمواری این راه راند — خضر برین جاده چو مشکل نشاند

فکرت من سیر این سبزه زار — گشته چو بر سبزه نسیم بهار

یافتم از رنگ گل آتشکده — چند شفق از غیرتش آتش زده

رنگ رخ گل ز شرابی دگر — تازگی سبزه ز آبی دگر

لیک رگ و ریشهٔ آن گلستان — داشت گلی چند بخلوت نهان

حوروشی چند رخ اندر نقاب — تا نشده در روی کسی بی‌حجاب

هم ز حیا از مئی عشرت ایاغ — تا زده در روی خداوند باغ

گرچه ز رزم خوردن شان بیم بود — شیوهٔ معشوق فریبم بود

شوق چو آغوش پریشان کشاد — جلوه سبک بند گریبان کشاد

طرح چمن زار نو انگیختم — رنگ شبستان دگر انگیختم

بو که درین گلشن مینو فریب — باز خرد از دل عاشق شکیب

هر که درین انجمن آید فراز — عمر تماشاش برآید دراز

حاصل هرزه درائیها اینکه پیش ازین ورقی چند بسطر در آورده بود چون سپهر خامه ملا گوهری
در وادی فن معما مشتمل بر شرح یک بیت غرابت نما که سی و هفت اسم جداگانه با علامت نشست
اعمال معانی از پرده آن قدم بیرون می نهاد و نقاب از روی صد چمن جلوه میگشاد و قدرت
ایجادی که ودیعت طبع خداداد صهبائیست نگذاشت که درین عرصه قدم نگذارد و سیم
از جای بر نیارد لاجرم گوهری از مخزن اندیشه بر آمد و در درج کتاب در آمد و درین باب
رساله ترتیب داده شد مسمی بگنجینه رموز که بملاحظه غیرت ارباب این فن شد و دستگاه رشک
اهل این صناعت گشت درین روزها بعضی از طالبان این اسباق که بیت گوهری را منزل
ورود شوق دانسته زانوی طلب در پیش هیچمدان زدند و تمنای حصول گوهر تکلیف
غواصی این محیط کردند غایت جهد این آشنایان بحر تلاش آنکه ذخیره آن لالی از گنجینه این
محیط بر آید و نفایس آن جواهر از سینه این مخزن سر کشاید رسائی فکر بلند بگذرد قافیه تنگیهای
جلوه این شاهدان آشنا شد و با این حور نژادان دلربا روشناس گشت اما چون نیک تعمق بکار
رفت این بتخانه را جلوه گاه صد چمن نونهالان طرفی نشست یافتم که برق ناز شان
بر شوخی آن خورشید رویان آنقدر چربیده بود که پرتو آفتاب را برگ شب تاب آنهمه
علو بنا شد چندی را در پیش دیده آن سرمستان باده طلب جلوه دادم و بند قبای این
پری رخساران برق دیدار بر کشادم بهر لمعه که از آتش روی شان برق زد شوخی

نگاه شوق را از خیرگی چشم خاصیت چاره نبوده بهر مستغنی که بر نظر تامل تا سپید طبایع افسرده
بی‌بینایی بیابانی خیره شده بود و بیطاقتیها طلب دست و دامن اصرار زد که این شوخ طبعان را
همان در عرصهٔ مطلق عنانی جولان گذاشت و این آموزادان را همچنان در بند پروا خرامی
نباید داشت تا گر بابهم کم فرصتیها طرح حیلتی برای آسایش این بکار در انداختم که صد سدیر
و هزار خورنق از نقش و نگارش رنگ میز خجالت توانند گردید و از رنگ طلی و کارنامهٔ بهزاد
بارنگینی طاق ایوانش سر بجیب انفعال توانند کشید یعنی رساله جداگانه بعرض آمد که طریق استخراج
اسامی در ضمن بیان اعمال پی سپر قلم شده و با آنکه تطاول فکر مصنف در زعم خویش
هیچ از بهر باز ماندگان نگذاشته بود دستگاه قدرت اندیشه آنقدر وسیع شد که در هر مقام
ضیافت شوق را خوان خلیلی گسترده آمد ازین جا پی توان برد که هرگاه در گلزمین بیگانه فکر
دورگرد صهبائی این قدر بیباک رفت در قلمرو خویش چه جولان تاخته باشد نکوئی که عنان
این برق تازیها در دست همان استخوان فرسودگان صحرای عدم واگذاشته اند چشمی بر کشا و
نظری برگمار که درین عرصه از کجا تا کجا تاخته ام و بیش آهنگی اندیشه بلند فطرتان را پس
انداخته در خلوت جای بلندخیالی صفحهٔ خاطر را از صافی اوقات مهره کشیده ام و جلوه سرپوشیدگان
شادروان غیب درین آئینه بجا نشسته فکرم زبان و دهن نوعروسان معانی کرده و اندیشه
ام دستور کردن شاهدان عالم قدس آورده از چشمهٔ حیات و الفاظم دشته اند

و معجزهٔ عیسوی در الفاظ هم ودیعت گذاشته حرف لسان الغیب را بشنو که چه خوش
ترانهایست ؎ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
باری از آنجا که حوصلهٔ این اوراق مخزنی است از جواهر اسرار لهذا این رساله را بمخزن اسرار
موسوم ساختم و آنچه از سوانح وقت از گنجینهٔ فیض مبدا برآمد درو اندوختم گنجور خزینهٔ گنجه
از زبانم گفته و گوهر صفتش سفته ؎ مایهٔ درویشی و شاهی درو مخزن اسرار الهی درو
چون در عرصهٔ جستجوی مناسبت نام ساختم مقدمه را بفتح الباب و ابواب را بادرج و فصول را بسلک
مسمی ساختم و هرگاه بتجربهٔ فصول احتیاج افتاد این اجزا را بگوهر نام برآوردم و اگر به نقاب
گشتی تقریبی جلوهٔ دیگر روی نمود آن را بلمعه نامزد کردم بیت از گنج فیض دارد
صد نقد سینهٔ من ؎ هر گوهری که خواهی گیر از خزینهٔ من فتح الباب در گشایش
گنجینهٔ تعریف معما و توضیح مراتب این عارضه ارباب بصایر مخفی نخواهد بود که در تعریف
معما اقوال مختلفه بسیار است بر هر یک ایرادی و از هر یک جوابی است و همچنین در حد و اعمال
چون تعرض بهر یک موجب تطویل است توجه جهت آن خواهان تفصیل ناگزیر بنظر بزرگی
ظرف این اوراق آنچه درخور و بایا و لایق و سزاست آن را بدست بیده می‌نگارد که معما کلامی
موزون که دلالت کند بر اسمی از اسما بطریق رمز و ایما دلالتی که پسندیدهٔ طبعهای سلیم باشد
و آنچه در قید کلام موزون و اسم و جریان اعمال معما و غیر آنها و دلالتش بر حرکات است

با ستفیدات در رساله گنجینه رموز مرقوم خامه هیچمدان و مطالعه آن مغنی از اعاده آنهاست
اما آنکه قاعده معما را ناگزیر است از آنکه اولا تحصیل حروف نماید که بمنزله ماده اسم تواند بود و دوم
ترتیب و تکمیل آن بکار برد بواسطه تصرفی که در جمع و تقدیم و تاخیر حروف و حذف و ابدال صورت
بندد و این بمثابه صورت اسم باشد پس آنچه بتحصیل ماده مختص باشد موسوم است باعمال
تحصیلی و هرچه وسیله ترتیب و تکمیل صورت باشد نامی است باعمال تکمیلی و اعمالی باشند
که خصوصیتی به هیچ یک از این هر دو ندارند بلکه سبب تسهیل هر یکی ازان هر دو توانند بود
آنها را اعمال تسهیلی خوانده اند ازینجا معلوم شد که اعمال معمائی سه گونه اند و ازین سبب این
مخزن نیز منقسم بسه درج گشت درج اول در نمایش جواهر اعمال تسهیلی و آن مشتمل
بر چهار سلک باشد سلک اول انتقاد و آن عبارت است از اشارت کردن به بعضی
از اجزاء کلمه از نخستین و میانه و آخر کلمات که دلالت کنند بر اول یا میانه یا آخر بودن
آنها چنانکه در اسم ساعی بنام لطیف سهام سحری سر گشت امید حاصل
ازان ماه پرعتاب شد نهی زاب کشش و نهی نیافت آب اولا بعبارت ماه نهی حس
ملتوی گرفته باشتراک اسلوب انحصاری انتقاد میم و بقول او از آب کشش الف
بترادف انتقاد مطلبی اسقاط عینی و از نهی نی افتاب عی بتحلیل و ترکیب و ترادف
داشته اکه و تسمیه انتقاد میم و تبدیل تا بنا مراد از نهی زاب های مسمی است باسلوب حرفی

وانتقاد مبهم و لفظ کش را بواو عاطفه ترکیب داده و بتحلیل و تصحیف سو بمعنی
ظرف بدست آورده و واسطهٔ انتقاد ظرفی ساخته و ظرف عبارتست از ظرف لفظ آب
که در اینجا بتقدیر ضمیمه بهم رسانده بعمل کنایه ظرف را که بای موحده باشد در اول های مبهم آورده
بتالیف اتصالی و از بهمی بنیافته آب الف خواسته خواه به تخصیص انتقاد مبهم و اسقاط عینی
و خواه بتراوشه هر دو عمل باقی بلمعه تحصیل لفظی باضمار از جزئیات عمل کنایه است لمعه
استخراج این اسم بطریق دیگر چنین که ماه پر عبارتی است بأین معنی که لفظ ماه چنین است
که های مکتوبی در وی پر است پس مه حاصل شده بتحلیل و تخصیص و تالیف امتزاجی و بهمی
زاب مبهم باده حاصل که بانتقاد مطلقی مشار الیه گشته بحرف بای موحده تبدیل یافته
که بتخصیص و انتقاد مبهم حاصل شده بالثنا بنیمی زاب سرکش الف خواسته بانتقاد مبهم و تسمیه
و انتقاد مطلقی و اسقاط عینی و بنیمی لی بای مکتوبی بتحلیل و ترکیب تخصیصی و انتقاد مبهم
و از اف تاب حرف ف بترکیب و قلب و تسمیه لمعه بپرایش سرابای شاه این اسم
بطراز طرز دیگر چنین که بعبارت حاصل از آن ماه لام مکتوبی گرفته باشتراک و اسلوب
انحصاری بلفظ ع ملب قای مکتوبی بتحلیل اسلوب حرفی و اسلوب تمتی و قلب و سمی از
تبدیل بنیمی زاب سرکش گفته و یای تحتانی تحصیل کرده بانتقاد مبهم و تسمیه انتقاد مطلقی
و اسقاط عینی و بنیمی نیاف تاب قای مکتوبی گرفته بتحلیل ثنائی و ترکیب تخصیصی

اولا در یک جزو تحلیل با نون و ترکیبی که از اعمال تسهیلی است تا ثانیا در جزو ثانی ان با لفظ
آب و با انتقاد مبهم و قلب و تسمیه را بعا بعبارت زبان نهی تن مکتوبی گرفته چنانکه
در سابق گذشت بقول اوزان کش های مکتوبی باسلوب حرفی و انتقاد مطلعی و اسقاط
عینی و تسمیه نیافت اب الف گرفته تخصیص انتقاد مبهم و اسقاط عینی خامسا نیمی زا بس
گفته و یای مکتوبی اراده کرده باسلوب حرفی و انتقاد مبهم و گفته سر کشو و سوی لفظ
سر خواسته که رای مهمله یا به تخصیص و ترکیب و تحلیل تصحیف و انتقاد طرفی و نیمی نیافت اب
گفته و یای تحتانی مراد داشته با انتقاد مبهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی لمعه در این
اسم اگر چنین گوییم نیز می شاید که از ماه شهر خواسته باشتراک و نیمی زاب یای تحتانی
مکتوبی گرفته با انتقاد مبهم و تکرار اسلوب حرفی و بقول او سر کش شین معجمه مشار الیه
انتقاد حرفی شده از درجه اعتبار ساقط گشت با سقاط عینی لمعه اقسام انتقاد بحکم استقرا
هشت است یکی انتقاد مطلعی و آن اشارت بحرف اول دوم انتقاد مرکزی و آن اشارت
باشد بسوی حرف میانه و این مشروط است بفرد بودن حروف کلمه سیوم انتقاد مقطعی و آن اشارت
بحرف آخر چهارم انتقاد طرفی یعنی اشارت بیکی از هر دو طرف کلمه بی انکه تعیین آن
از جوهر لفظ مستفاد شود پنجم انتقاد طرفین که اشارت بطرفین کلمه ششم انتقاد مبهم یعنی
اشارت بحرفی یا بیشتر که تعیین آن مخصوص بقرینه ای باشد هفتم انتقاد وسطی و آن اشارت

مجموع ما بین الطرفین سنت ششم انتقاد عددی یعنی اشارت بحرفی از کلمه بوسیله اسمای
اعداد و باشتقاق اسم فاعل ازانها در عربی و الحاق میم یا اسم عدد در فارسی و الفاظ داله
بر اشارات مذکوره از مطولات جویند اما فی ما نحن فیه بلفظ نیم و سر و سوا چنانکه در ضمن تخرجه
اسما مذکوره گذشت لمعه الفاظیکه در انتقاد بکار آیند اگر مفید اشارت بحرفی از اجزای
لفظ نباشند افاده تالیف اتصالی کنند چنانکه لفظ سر در اسم بها گذشت و سوی بسین مهمله
در اسم ملا در عمل ترکیب و نیز بعد ازان مذکور شود لمعه اگر حرفی یا بیشتر که قصد معمائی بدان
تعلق گیرد خود هدف سهام اشارت بوده باشد چنانکه کمر یار در رخ دلدار و پای گلعذار گو
والف و دال و را مهملتین خواهند این را انتقاد عینی نامند و امثله این بالا گذشت و اگر
حرفی یا بیشتر از جای دیگر تحصیل کرده بواسطه آن اشارت کنند بحرفی از اجزای
لفظی دیگر که قصد و غرض بدان متعلق گشته آنرا انتقاد مثلی خوانند و چون تحصیل آن بواسطه
همین اعمال ثلثه کانه تحصیلی صورت می بندد انتقاد را مقید بمعیت عملی از اعمال مذکوره نموده
انتقاد مع التشبیه و امثال آن گویند و من این اعمال را منسوب بانتقاد کرده تخصیص انتقادی
و تسمیه انتقادی و تلمیح انتقادی و امثال آن میگویم و درین اوراق هرجا بگرفتن نام
این اعمال نیازمند شوم همین گپ زبان کشایم چنانکه در اسم عروس و قوس
و اصم و واهب سه گشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب نیمی ز تاب کش

یعنی نیافت اب اولا ازان ماده پیچ گفته و لفظ پیچ بدست آورده بترادف و تلمیح
انتقادی و تخصیص و تحلیل و تالیف اتصالی که حرف ازمنه‌ئی ازان است گفته تا ب
یعنی زاب و واو گرفته بانتقاد مبهم و اسلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب و قسمی از تبدیل
و بعبارت سرکش های فارسی مشارالیه انتقادی شده باسقاط عینی از ماده حاصله
بینیاد و بعینه یعنی نیافت اب سین حاصل شده باسلوب حرفی و انتقاد مبهم و اسقاط عینی
ثانیا بعبارت ازان ماده یعنی قاف بکتوبی مراد شده بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب
احصائی و گفته زاب کشو یعنی واو کشو یعنی واو گرفته بترکیب تخصیصی و تحلیل و تصحیف و انتقاد
مبهم و آزاب یا بترادف واو را در اول ما در آورده بتالیف اتصالی که لفظ شعر
برانست و گفته لی اقتاب و الف را که لی بفتح بتحلیل و ترکیب اولا و تشبیه انتقادی عبارت
ازان است سین بدل کرده که حاصل شد بترکیب ثانیا و ترادف و تلمیح و تعبیر از الف به لی
ازبهر آنست که نون نفی را بفتح می خوانند و آنچه در اکثر مقام از لی بعد از تحلیل نیافت
به تخصیص انتقادی اشارت بطرف کردن یعنی است کرده شد یا بترادف لا گرفته اند
ازان است که این نون در افعالی که الفش بیا بدل گشته باشد چون نیاید و نمیداخت
مکسور نیز خوانند ثالثا یعنی زاب گفته و صفت حاصل نموده بترادف و انتقاد مطلعی
و کنایه انتقادی و تبدیل چه از سم نصف خوا ست و کنایه در اینجا چنانست که زاب

اقتاب ب ای سین مهمله است پس سین بجای الف نوما درباید و معنی شده ۱۴

سر عبارت

سر عبارت از چیزی است که سزاوار سراب باشد پس لفظ سر درین جا دیگر بهم رسیده
و کشتن نیمی گفته و میم بدست آورده بترکیب و تحلیل و تصحیف انتقاد طرفی که آن اشارت
بجانب حرف فای ماده حاصل است باسلوب حرف فی باسلوب احصائی و قسمی از تبدیل را بعا
حاصل آ گفته و لفظ احد خواسته بتحلیل باسلوب حرف فی دو از ان واو اراده کرده بهمین اسلوب
و تسمیه به تقول او زان ماه نیمی زاب کش مراد انست که میم از لفظ ماه ساقط کن چه نیمی
زاب باین معنی است که نیمی چنان نیم که سزاوار سر است پس نون جیم مکتوبی بدل گشته
لفظ میم حاصل شد به تخصیص و ترادف و انتقاد مطلعی و کنایه انتقادی و تبدیل و مکتوبی مراد او
کرده بتسمیه به لفظ کش و بوسیله اسقاط شد و به نیمی بنافت اب تای موحده بتحصیل کرده به تخصیص
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی سلک دوم تحلیل و آن عبارتست از تجزیه لفظی که باعتبار معنی شعر
مفرد باشد بدو جزو یا بیشتر و هر چند این سلک بملاحظه اعتبارات دیگر بگوهری چند منقسم
شود اما از بهر اختصار بدو گوهر قناعت کنیم گوهر اول تحلیل به دو جزو چنانکه در اسم
حریم و ولی و کسوف ــ گشت امید حاصل از آن ماه پرعتاب شب نیمی زاب سرکش و
نیمی بنافت آب اولا از حا حامی خواسته بتحلیل و بتسمیه از ماه را مهمله بترادف
و تلمیح و هر دو را باهم پیوسته بتالیف اتصالی که لفظ وصل مشعر آنست و به نیمی زاب
سرکش نیم خواسته بترادف و انتقاد مبهم و بتسمیه انتقاد مطلعی و اسقاط عینی

ثانیاً آنگفته و واو ملفوظی گرفته چنانکه در اسم واهب مبین شد و از ماه لام باشتراک
و اسلوب انحصاری هر دو را بهم پیوسته بتالیف اتصالی که زای معجمه که جزو دویم تحلیلی است
منفی است از ان و بعبارت دیگر نیمی از آب کش یای تحتانی مسمی تحصیل نموده بانتقاد مبهم
و تسمیه انتقاد مطلقی و اسقاط عینی لمعه و اگر چنین گویند بتحلیل که بهتر از اول باشد که از ماه
چنانکه گذشت لام اراده نمایند و از آب سو بترادف چه سو در ترکی آب را گویند و واو را
که انتقاد مبهم مشار الیه گشته در اول آن در آرند بتالیف اتصالی که لفظ شعر است و بقول دیگر
کشو نیمی مرادان داشته اند که نیمی از آب سوی ماده حاصله است پس بتقدیر ضمیر آب دیگر
پیدا گردد و در این هنگام از ان همین لفظ مراد باشد و از نیمه آب یای موحده است یای
تحتانی اراده کرده در آخر نهاده شود و این همه اعمالی است که مذکور می شود ترکیب و تحلیل
ثنائی و تصحیف و کنایه و انتقاد مبهم تکرار اسلوب حرفی و تالیف اتصالی که لفظ سو شعرا است
یان ثالثاً نیمی زاب سر گفته و کاف خواسته خواه بترادف و انتقاد مطلقی و اسلوب حرفی
و اسلوب احصائی و خواه بانتقاد مطلقی و اسلوب حرفی و انتقاد مبهم و کشو گفته و سو خواسته
بترکیب و تحلیل ثنائی و تصحیف و نیمی بنا یافت تاب گفته و فای ملفوظی گرفته بتحلیل ثنائی
و ترکیب تصحیفی اولا و آنچه از اعمال تسهیلی است ثانیاً و انتقاد مبهم و قلب و تشبیه گوهر دوم
تحلیل زیاده از دو جزو چنانکه در اسم کسوف متاع سه گشت امید

حاصل از ان ماه پر عتاب یعنی زاب سرکش و یعنی نیافت آب اولا از ماه یک
خواسته باشتراک اسلوب انحصاری و بقول او یعنی کاف گرفته با انتقاد مبهم و بعبارت زاب
سترین مهمله مسمی اراده کرده خواه بترادف و انتقاد مطلعی چنانکه در اسم ولی در ضمن معمه
گذشت و دیگر در اول این سلک خواه باسلوب حرفی و انتقاد مطلعی و گفته کشو یعنی سین
دو او بدست آورده بترکیب تنصیصی و تحلیل ثنائی اولا و تصحیف و انتقاد مبهم و تحلیل ثلاثی
ثانیا و اسقاط عینی و بقول او افتاب حرف ف خواسته بترکیب و قلب و سبب معمه
یافت را سه جزو کرده یکی بنون ترکیب یافته و دیگر با ب ثانیا بعبارت یعنی زاب کش میم گرفته
بترادف و انتقاد مبهم و اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان مشعر بران است و بعبارت یعنی نی
بعد از تحلیل و ترکیب تنصیصی با یای تحتانی که در لفظ نی مشار الیه است با انتقاد مبهم
بالف تبدیل یافته و ف تاب گفته و تقلیب قم هندسی فا ملفوظی امر کرده و حرف ع گرفته
بترکیب و اسلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب و قسمی از تبدیل معمه یافت را چهار جزو کرده
یکی یای تحتانی که بنون نفی ترکیب گرفته دوم الف که از انجای یا لفظ نی نها و سیوم
حرف ف که قلب شده چهارم تای فوقانی که بلفظ ترکیب یافته سلک سیوم
ترکیب و آن منفرد داشتن لفظی است که بحسب معنی شعری مرکب باشد پس اگر مراد
از ان معنی استعمال است مقصود چه بحسب اصطلاح اهل این صناعت افاده معنی بشرط

ترکیبی ست که از جملهٔ اعمال تسهیلی است و اگر مراد لفظ بود و آن لفظ ماده تمام یا بعضی از
اسم باشد از ترکیب تخصیصی گویند و مشهوری که مراد از آن لفظ بود گاهی ماده هم مطلوب
نباشد بل بواسطهٔ تصرفی دیگر هم در اعمال تسهیلی و هم در تکمیلی بکار آید و ما مثلاً این ترکیب را
گزارش دهیم و ترتیب را درین محل معکوس گردانیم و این سلک را بگوهر آرائیم گوهر اول
آنچه در اعمال تسهیلی بکار آید و آن در عمل انتقاد در اسم بها گذشت و نیز چنانکه در اسم
مالک گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب یعنی ز اب سرکش و یعنی نیافتاب
از ماه لام ملفوظی اراده کرده باشتراک و اسلوب اختصاری و تسمیه بعبارت یعنی ز اب سر حرف
میم که مترادف انتقاد مبهم حاصل شده بعمل تبدیل در موضع لام مکتوبی در آمده و کر با انتقاد
مطلعی متعین گشته و کشو یعنی گفته و از کشو ترکیب و تحلیل تصحیف سو اراده کرده و سو با انتقاد
طرفی عبارت است از حرف اخیر لفظ ما که آب عبارت است از آن و از آن یکه خواسته با سلوب حرفی
و کاف گرفته با انتقاد مبهم المعمای اسم را بدین جهت نیز توجیه توان کرد که اول از عبارت
حاصل آب یکی گرفته پس میم مراد داشته بتحلیل و دیگرا اسلوب حرفی و بعبارت ز از ماه یعنی ز اب
سر مراد داشته که یعنی از ماه لفظ ما است پس با بدست آید باشتراک و اسلوب اختصاری
و در این جا خواه سی مراد با خواه یک و با انتقاد مبهم مترادف انتقاد مطلعی و تبدیل از آن
آم خواسته مترادف کشو یعنی نیافتاب گفته و مراد آن داشته که حرف اخیر لفظ ما

همه حروف نیافت پس کاف بدست آمد بترکیب و تحلیل و تصحیف و ترادف و اسقاط و
طرفی از سطوح فی و انتقاد و هم اسقاط علمی و درین توجیه آنست که مو خرو واقع شده
و شو فاعل فعل منفی است و هم مفعول آن و این جمله خبر مبتدا است اگر فاعل نیافت آب تا
گویی لفظ شو مفعول بود و هم بدل البعض پس حاصل آن عبارت این باشد که آب هم از سوی
خود نیافت ضرورست که چون لعل از انداختن هم از سوی لفظی هم بدیگر بدست آید سوی
دیگرش نیز بجا بوده باشد و دال برینست فاعلیت آب فعل را چه اگر سوی کور معتبر نبود
اسناد فعل بسوی جزوی باید که هم ان اسقاط یافته نه بسوی تمام لفظ آب این معنی را
دقیق کرد یافته اند اصلی فکر باریک باید و از جمله لطایف مقامات این فن است بر همین ضابطه
مبنی است تحلیه هم تماد در بحث اسقاط علمی و آیاد در بحث قلبی که احتمال با لف اتصالی
نیز در ورا ده دارد معمه و ازین عالم است توجیه این اسم بطرز تازه و آن چنین است که از ما
ای ملفوظی خواسته ترادف و تلمیح و تسمیه و نهی زاب هم ترادف و انتقاد هم و عبارت
از آن ماهی زاب است تبدیل حرف اول اری مذکوره هم خواسته که با نتقاد و خطی متعین
گشته و کشو نهی نیافت اگشته و میم و کاف خواسته بضابطه مذکوره و اعمال ضروره
معمه چون ازین امور فارغ شدم اکنون مثالی دیگر آرم که مشتمل بهمین ضابطه و لطف از
مثال بالا است قاحق لب آنکه خالی ز جدت و نسبت استغراب حسیم چنانکه در ا

قباب ـ گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب ❊ یعنی ز آب سرکش و یعنی
تبافت آب ❊ عبارت از آن ماه یعنی ز آب سر ق خواسته بترادف و تعلیم و اسلوب حرفی
و اسلوب احصائی و تخصیص و انتقاد مطلبی و تبدیل و کشو یعنی تبافت گفته و آب بدست
آورده چه سوای حرف ب است از آن ملفوظی خواسته چون تعمیه آن ساقط شود حرف ب
باقی ماند با الف اوّل آب شود و وجه غرابت اینکه آنچه پیش از عمل بوده بعد از عمل نیز
همان است لمعه اکنون آنچه در تحلیلی بکار آید برگزارم چنانکه در اسم ملّا ـ گشت
امید حاصل از آن ماه پر عتاب ❊ یعنی ز آب سرکش و یعنی تبافت آب ❊ از ماه لام مکتوب
مراد شده باشتراک و اسلوب انحصاری و میم که بترادف انتقاد مبهم یعنی ز آب عبارت از آن آ
بتالیف اتصالی در اول آن در آمده که لفظ سر مشعر است و کشو یعنی گفته و از کشو چنانکه
بتکرار گذشت سو تحصیل کرده و وسطش بتالیف ... ده و یعنی عبارت است از نیمه همان لفظ ما که
نیم آن در اول لام در آمده بود پس الف که بانتقاد مبهم اشارت بدان رفته در آخر حرف
حاصله در آمد گوهر دوم ترکیب تنصیصی چنانکه در اسم کوس و خلف و خام
گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب ❊ یعنی ز آب سرکش و یعنی تبافت آب اوّل لا سرکش و گفته
دو بترکیب و تحلیل و انتقاد مطلبی و تبدیل لفظ کو خواسته و یعنی تبافت آب سین مهمله گرفته
یکی از آن هر دو وجه که در لفظ آب در اسم کوس و فت و گوهر دوم تحلیل مبین شده و بانتقاد

مبهم و اسقاط عینی با ثنایا بعبارت ماه برج تاب تخجیح گرفته تحلیل و ترکیب تخصیصی
و تلمیح انتقادی و قلب و تسمی از تبدیل که در محل خودش گفته آید و به نیمی زراب بای موحده
حاصل نمود و به تخصیص انتقاد مبهم و سرگشتن گفتن و بای فار را که با انتقاد مطلقی متعین گشته
از حروف حاصله ساقط نموده باسقاط عینی و به نیمی لی افتاب به تحلیل ثنائی و ترکیب اولا لفظ
به لی و ثانیا لفظ با فتاب فترادف کند اکثر اشتراک و تسمیه انتقادی و انتقاد مبهم مراد ان
داشته که حرف ع مبدل بلام است ثالثا همه اعمال دستور الا انکه به نیمی زراب جیم و به نیمه
لا الف خواسته لمعه در بیان این عمل اسمی چند از پرده این معما بر آمده اند که بهمین عبارت
کش به نیمی نیافت اب باندک اختلاف توجیه هر یار را فاده بعضی از ماده اسمی دیگر کند و در توجیه
لطفی دیگر ولذتی غریب نصیب طبایع انصاف پیوست گردد چنانکه در اسم نور و قبول
و باشنه نوشین کاووس گشت امید حاصل از ان ماه برجعات به نیمی زراب سرکش شد
نیمی نیافت آب ثانیا اولا از ان ماه نیمی زراب سر گفته و با حاصل کرده باشتراک و اسلوب
انحصاری و انتقاد مبهم ترادف انتقاد مطلقی و تبدیل و از با جوت گرفته تلمیح چنانکه
در عمل کور و زیافت کنی و از ان نون ملتوی بترادف اشتراک و تسمیه کش و نیمی لی آفتا
گفته و بعد از ترکیب و تحلیل اولا در کش و ثانیا در لی آفتاب ترادف اشتراک مراد الف
داشته که مانند لفظ کش و نیمه نر زیست ای چنانکه کش و نیمه ندارد و نیز نیمه از وپس ازال

واو و از ثانی رای مهمله بدست آمده و کاف که یک جزو محلل است منفیه معنی تصحیف

نیست بل بجهت تکمیل مری آیا مری دیگر و همچنین است اسمای باقی بیا ازان ماه نهی

راکب سر گفته و قلب ساخته چنانکه در اسم قباث گوهر اول بیان کردیم و کشو نهی فی آفتاب

لفظ حروف اوان دا شسته چنانکه شو نهی فی همچنان آفتاب نهی فی و هر یک بمعنی دیگر است تشیید

نهی فی با این معنی که شین معجمه ازان ساقط است آفتاب نهی فی با این معنی که نیمه لفظ فی

حرف عین است و ازین لازم بدست آمده بوسیله اسلوب اسمی بانا لثنا بعبارت ازان ماه نهی راکب

لفظ بابد است آورده ترادف تلمیح و تسمیه تخصیص انتقاد مبهم و انتقاد مطلعی و تبدیل و عبارت

کشو نهی نیافت است شین معجمه حاصل کرده و نیم مراد آن است چنانکه شو نیم نیافت آب نیز

نیم نیافت کرا سلوب فی مراد ازان اسم را لعبا بعبارت ازان ماه نهی راکب سر لون

گرفته چنانکه در اسم نور روشن و کشو نهی نیافت آب ای چنانکه شو را معکوس کنی همچنین لفظ

فی را که نیمه نیاف است نیز معکوس بکن فسا بعبارت ازان ماه نهی راکب سر کاخو است

باشتراک و اسلوب انحصاری و ترادف و انتقاد مطلعی و تبدیل و توجیه عبارت کشو نهی نیافت آب

چنانست که در اسم باشه گذشت الا آنکه حاصل درین مقام واو و سین مهمله است چون اعمال

در اسم اول مذکور شد اعاده آن هر قدر تطویل لاطایل بود معمه و متضمن همین کاف است

این مثال که هم مشعر بترکیب تخصیصی است مهموم گشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب

نیمی زاب سر کش و نیمی نیافتاب بعبارت از آن ماه نیمی زاب سر کش و مراد آن
داشته که نیمی از لفظ ماه سر لفظ نیمی است که ماه عبارت از آن است چنانکه نیمی از آن یعنی از لفظ
ماه سر لفظ شو است و از این جمله میم و حاصل شد باشتراک و اسلوب انحصاری و ترادف و ترکیب تخصیصی
و تحلیل و انتقاد مبهم و انتقاد مطلق و تبدیل و نیمی نیافتاب گفته و مراد آن داشته که لفظ سر
نیمه خود را اکنون بیافت پس حاصل شد با اسلوب سرقی و تخصیص و انتقاد مبهم و تبدیل
گوهر سلوم ملحن فیه چنانکه در اسم آمل کشت امید حاصل ز آن ماه پر عتاب نیمی آب
سرکش و نیمی نیافت آب بعبارت از آن ماه نیمی زاب سر مراد آن است که حرف اول
رای ملفوظی مبدل بلفظ یک است ترادف و تلمیح و تسمیه و انتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد
مطلق و تبدیل و بعبارت کشو بعد از تحلیل و ترکیبی که مقصود بالتمثیل است از حروف
حاصله کاف ساقط کرده با سقاط مثل چه مراد شو اطر است از شستن و از حرف با کی با باشد
آمد خواسته ترادف و از نیمی بی افتاب لام اراده کرده تحلیل و ترکیب تخصیصی و الا و آنچه مقصود
بالتمثیل است تا بنا و ترادف و تلمیح و انتقاد مبهم تبدیل اسلوب اسمی مسلک چهارم
تبدیل و آن وضع حرفی است یا بیشتر بجای دیگری بی وسیله تصحیف و شرط این عمل آنست
که ابدال بیک اشارت حاصل شود و ارباب این فن مبدل منه را فاسد و مبدل را کاین نامند
اند چون این زاد استی اکنون بر لوح حافظه بنگار و بخاطر دقیقه سنج بسپار که یاد دانند

فاسد بذات کاین بدل میگردد و این را تبدیل ذاتی گویند چه تصرف در ذات لفظ است
یا ذات فاسد بجای خود مانده عوضی از اعراضش مختلف می‌شود و آن ذات متغیر گشته
چیزی دیگر میگردد و این را تبدیل رقمی نامند چه تصرف در هیأت رقمی لفظ است پس این سالک را
دو گوهر باشد گوهر اول تبدیل ذاتی بذات چنانکه در اسم آمان و مساوات از رمز و سما
سه گشته ساعید حاصل از آن ماه بر عتاب شده نیمی زاب کشتی نیمی نیافت آب با ولا نیمی زا
کشتی گفته و آم خواسته به ترادف و انتقاد مبهم و ترکیب و تحلیل و تصحیف و اسقاط حرفی و تألیف
اتصالی با قلب بنا بر احتمالی که در امثال این صور ممکن است چنانکه در آخر کتاب در ضمن معمی
پرستان پی به کیبی این عبارت چنین باشد که نیم لفظ یا یعنی نیم سار وای در اول
او حرفی است که در آخر ما است اگر لفظ نیمی را بگذارند تحصیل آم بی تکلف خواهد بود
ای و در اول لفظ ما حرفی است که در آخر اوست و بعبارت نیمی نیافت آب نون را بجای حرف
اخراب خواسته و آن حاصل کرده به تخصیص و انتقاد مبهم و تبدیل که مقصود با تمثیل است
ثانیا نیمی زاب کشتی نیم گرفته به ترادف و انتقاد مبهم و اسقاط عینی که کشتی معمی
تا فرمان منفی است از آن یا با انتقاد مبهم و تسمیه و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و تکرار اسلوب
حرفی و از عبارت نیمی از آفتاب سا حاصل کرده به تحلیل ثانی و ترکیب و ترادف اولا و انتقاد
مبهم و ترکیب و ترادف ثانیا و تلمیح و تبدیل ثالثا بعبارت نیمی زاب کشتی الف گرفته

یا نقطها

باعتقاد مبهم و تسمیه و انتقاد مطلقی و اسقاط عینی و اگر سرکش را موافق توجیه اول اسم
ثانی گیرند الف محله و ده بدست آید به تخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی و نیمی نی آفتاب گفته
و تحلیل ثانی و ترکیب تخصیصی اولا و ترکیبی که از اعمال تسهیلی ست ثانیا و ترادف و اشتراک
مراد ان داشته که لفظ نی که به تخصیص انتقادی عبارت است از یا و نون لفظ نیم مبدل است
بلفظ زر زر العا از ماه نیمی زا ب گفته و را حاصل نموده بترادف اولا در یا ه و قمر و تلمیح و ترادف
ثانیا در اسپ و ما و انتقاد مبهم و تبدیل و سر کشو نیمی گفته و مراد ان داشته که نیمه لفظ سو در اول
حروف حاصل است ترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم و تالیف اتصالی که عبارت از ان
است ملمع و ممکن است که گوش و گردن این نام را بزیور این طرز تازه محلی کنند که بعبارت نیمی
زا ب سه و ضع لفظ سر بجای میم ما خواسته گوهر و هم تغیر زا انتجی فی سبب وقوع اختلاف در
بعضی از اعراض و این اصول بتهاست در این مقام مربعضی از ان اشعار کنم چنانکه در اسم
کاسم قمر اسپ ه گشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب نیمی زا ب کش
نیمی نیافت اب الا نیمی زا ب گفته و کاف مکتوبی خواسته ترادف و انتقاد مطلقی و اسلوب
حرفی و اسلوب احصائی و تبدیل مقصود با تمثیل است و کاف با الف که در لفظ ماست کاست
و بلفظ کشو نیمی سین مهمله خواسته ترکیب تخصیصی و تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم ملمع
حصول بست لوط نیمی با سلوب احصائی ست و در امدن کاف بلا لفظ آن بر جای میم

بعمل تبدیل است این است فایده جلیله که باد گرفتنی و بخاطر نگاه داشتنی است

ثانیا بعبارت نیمی ز آب بلفظ سر ب تحصیل کرده به تنصیص و تخصیص انتقاد مبهم و قسم اول

تبدیل و بعبارت کشتو نیمی الف گرفته بترکیب و تحلیل و تصحیف انتقاد و طرفی و اسلوب حرفی

و اسلوب اتصالی و تبدیل که مقصود بالتمثیل است ثالثا بعبارت حاصل ز آن با جسمی خواسته

بتحلیل و تسمیه اشتراک و اسلوب انحصاری و تالیف اتصالی که مودای کلمه وصل است و به نیمی

ز آب سرکش بای موحده تحصیل کرده با تصویت که مراد از آب با است بترادف و نیمه

آن میم مکتوبی است با انتقاد مبهم و چون سر میم را که در رسم الخط شکل گره باشد بکشند ای بردارند دنباله او

بعینه بصورت هندسه دو باماند درج دویم در سرایش عمل اعمال تحصیلی و این درج محتوی

است بر نه سلک سلک اول تنصیص و تخصیص این عبارت است از ذکر تمام یا بعض

آنچه مقصود باشد بتصریح و اراده آن بعینه بی آنکه بترادف یا بکنایه یا غیر آن خواسته شود چنانکه

در اسم سیاد عیبه و کاشف روف سه کشت میاد حاصل از آن ماه بر عتاب

نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت اب اول از آن ماه نیمی گرفته و سین مهمله خواسته باشتراک

و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و بعبارت ز آب سرکش بای موحده به تنصیص و تخصیص که مقصود

بالتمثیل است انتقاد مطلق و اسقاط و گرفته نیمی نیافت آب و الف گرفته به تنصیص و تخصیص که مبهم

مقصود بالتمثیل است و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثانیا بعبارت ماه بر عتاب یک خواسته

چه از ماده یکی گرفته باشتراک و اسلوب انحصاری پس حرف ع که به تخصیص و تحلیل گرفته با لیف
امتزاجی در میان آن درآمده که لفظ پر اشارت بدان میکند و گفته تاب و قلب آن خواسته و به تجزیه
زاب بای موحده حاصل کرده به تخصیص و انتقاد مبهم و به سرکشش حرف اول که با انتقاد مطلعی
تعیین یافته از ماده حاصل ساقط گشته و به نهی نیافت آب تای سهی گرفته باسلوب حرفی
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثالثا لثا نهی زاب سرک گفته و کا حاصل کرده به تخصیص با ترادف
و انتقاد مبهم و تحلیل و تالیف اتصالی که لفظ سر مشعر بر آن است آنچه مراد آن است که در اول
الف کاف است و شتو نهی نی گفته و شین معجمه گرفته بترکیب تخصیصی اولا در شین و واو
و تحلیل ثلاثی و ترکیبی که از اعمال تسهیلی است ثانیا هم در نی و هم در تاب که در تحصیل حرف فا
بکار خواهد آمد و با نتقاد مبهم اسقاط عینی و گفته اف تاب و فای مکتوبی گرفته به عمل قلب
و تسمیه رابعا سر کشو نهی نی گفته و کاف المعنی که در ترکیب تخصیصی در ملمع گفته آمده ایم
گرفته و از عبارت مذکوره مراد آن داشته که لفظ سر نهی غیبت چنانکه کشو نهی نیست پس را
مهمله و واو حاصل شد به تخصیص ترکیب تخصیصی و تحلیل در لفظ کشو اولا و انتقاد مبهم و تحلیل ثانیا
در فعل منفی و ترکیب گفته اف تاب و فای مکتوبی گرفته چنانکه گذشت سلک دوم
تسمیه و این عبارتست از ذکر اسم حرفی و اراده مسمی و بالعکس پس این سلک را دو گوهر باشد اما گوهر
اول چنانکه در اسم حلوا و کشاف و ذکاء گشت امید حاصل از آن ماده بر عبارت

نیمی ز آب سر کش و نیمی نیافت آب اولا بعبارت حاصل از آن ماه حل تحصیل کرده به تحلیل
و تسمیه اشتراک و اسلوب انحصاری و تألیف اتصالی که از لفظ حل مستفاد شده و به نیمی ز آب کش
واو گرفته بانتقاد مبهم اسلوب حرفی و انتقاد مطلقی اسقاط عینی و به نیمی نیافت آب الف خواه
به تنصیص و انتقاد مبهم اسقاط عینی خواه بترادف هر دو عمل باقی ثانیا ز آب کش گفته و کتا
حاصل کرده بترادف انتقاد مطلقی و تنصیص و تبدیل و به نیمی نیافت تا ب فای مکتوبی حاصل
کرده به تحلیل و ترکیب و انتقاد مبهم قلب و تسمیه ثالثا از لفظ آن که اسم اشارتست به ذال معجم
خواسته بترادف چه ذا در قریب و بعید هر دو مستعمل است کما صرح به النحاة و از ماه لام مسمی باشتراک
و اسلوب انحصاری لام را بوسیله حرف ان از آن ذا نموده لفظ ذال بهم رسانیده و مسمی گرفته
به تسمیه و نیمی ز آب را گفته و کاف خواسته بترادف انتقاد مطلقی اسلوب حرفی و اسلوب احصائی
و قسمی از تبدیل که در محل خود در ضمن معمی گذشت و باشد که از سر آب یک خواهند به انتقاد مطلقی اسلوب
حرفی و از الف کاف گیرند بانتقاد مبهم و کشو نیمی گفته و از کشو سو خواسته کما مر مرارا و بدان اشارت
رفته لطرف پای موحده اب بانتقاد طرفی و عدد دو اراده شده باسلوب حرفی و آن چون نیم شود
الف حاصل شود باسلوب احصائی و تبدیلی که در ضمن تحصیل کاف مبین شد در صورت تقدیر
عبارت نیمی ز آب کشو نیمی لطو قصد معمائی چنان خواهد بود که ماه از آب نیمی و سوار ز آب با
او نمود چنانکه در اسم عباسی مؤلف سامه کشت [illegible] حاصل از آن ماه به غایت

نیمی اب سرکش و نیمی بنافت اب اولا از ماه عین ملکوتی خواسته باشتراک و اسلوب

انحصاری و اسلوب حسبی فی و به نیمی اب سرکش یای اسمی گرفته بانتقاد مبهم و اسقاط عینی که شرح

بمعنی یاد فرمان شعر بر نسبت به تسمیه که مقصود بالتمثیل است و به نیمی فی افتاب لفظ سی حاصل

کرده بتحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و انتقاد مبهم و تبدیل ثانیا حاصل ازان یاء گفته و باسلوب حرفی

که حاصل عبارت ازان است موی گرفته و نیمی زاب سرکش گفته و لف حاصل نموده بانتقاد

مبهم و تسمیه که مقصود بالتمثیل است انتقاد مطلقی و اسقاط عینی ثالثا ازان طاء نیمی زاب گفته

واز اب خواسته بترادف چنانکه در گوهر اول سلک تحلیل در بیان استخراج اسم ولی مبین شد و شاید

که سنه اراده کرده باسلوب حسبی فی و از ماه لام ملفوظی باشتراک و اسلوب انحصاری و تسمیه که مقصود بالتمثیل است

و سین را که بانتقاد مبهم مشار الیه گشته بجای حرف اول حروف حاصله نهاده که بانتقاد مطلقی تعیین

یافته سلک سیوم تلمیح این اشارت کردن است بحرفی یا بیشتر که در محل مشهور مسطور باشد

یا مذکور و قید مشهور بجهت آنست که نسبت بهمه کس مفید باشد و آنچه در این فن شهرت دارد

اشارت کردن است بارقام تقویمی که ارباب تنجیم بجهت اختصار اختیار کرده اند مثلا برای کواکب

سبعه حروف اخر اسماها و از بروج دوازده گانه برای حمل صفر و برای یا از ثور تا دلو الف و با و جیم

تا یای تحتانی و برای حوت یا و الف که رقم یازده است چنانکه گفته مصرع از حمل صفر و الف ز ثور

نشان ه بی زجوزا و جیم از سرطان ۞ د از اسد دال گیر و سنبله ه و او میزان بنهاد و عقرب زا ۞

قوس حاجاطانشان جدی نهاده ۞ دلو با یا الف ماهی داده ۞ وهمچنین از برای لیل ل

واز برای نهار رای مکتوبی و گاهی باعتبار یوم مبهم شاید که یکی را ازین چیزها ذکر کنند و حرفی

از حروف که علامت اوست مرادوارند و می شاید که حرفی کو سازند وانچه آن حرف علامت اوست

خواهند پس این سلک مشتمل باشد بر دو گوهر با گوهر اول چنانکه در اسم آرام وهلال و کاوس

و روس و گشت امید حاصل از ان ماه پر عناب ۞ یعنی زاب سرکش و نیسی نیافت اولا بعبارت

از ان ماه مراد انست که الف که جزو کلمه از است از ان رای مهمله مسمی است بتحلیل و ترادف

و تلمیح که مقصود با تمثیل است و بتالیف اتصالی که زای معجمه از ان اسطران شده و یعنی اب سرکش

گفته و الف خواسته به تخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان مشعر بر انست با ترادف

و اعمال باقیه با یعنی اب با بود و با نتقاد مبهم و تسمیه حرف اول آن با نتقاد مطلعی مشار الیه گشته

از درجه اعتبار ساقط گردد و بعبارت نیسی نیافت میم بتحصیل نموده با نتقاد مبهم و اسقاط عینی

و تکرار اسلوب حرفی با ترادف و انتقاد مبهم و اسقاط عینی تا زبا یعنی زاب سرکش بل خواسته بترادف

و انتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و الف را بعد از تصرف مذکوره که در لفظ ما

کرده شد بحال واگذاشته و بعبارت یعنی لی افتاب لام خواسته بتحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و تبدیل

و اسلوب اسمی ثالثا یعنی اب سرکش گفته و کاف خواسته به تخصیص و انتقاد مبهم و تحلیل و تالیف اتصالی

که در شعر است از ان پس معنی معمائی این عبارت آن باشد که یعنی زاب که الف نیست از ان کاف

مسمی است و نیمی لی گفته و واو گرفته بترکیب تخصیصی و استقاد مبهم و تحلیل و ترکیب
اولا و استقاط عینی او فنا گفته و سین مهمله کنونی خواسته بترکیب ثانیا و ترادف و تلمیح
لمعه یعنی اخذ و تحصیل در اینجا از قرینه مقام استفاد میشود ای سین را حاصل کن و بگیر ابتدا
حاصل از ان ماه گفته و رای مهمله خواسته بترادف و تلمیح و به نیمی از اسب کش واو گرفته بانتقاد
مبهم و اسلوب حسن فی و انتقاد مطلقی استقاط عینی و به نیمی نیافت الف سین مهمله تحصیل نموده
باسلوب حسن فی و انتقاد مبهم استقاط عینی الا گوهر و هم چنانکه در اسم بهری و عقاب
و لیلی و تهلیل انس و کشتا سید حاصل از ان ماه و عتاب و نیمی از اسب کش د
نیمی نیافت است اولا بعبارت نیمی از اسب کش میم از لفظ مهر انداخته بهر دست آورده
باسلوب حسن فی و انتقاد مبهم و تلمیح که مقصود بالتمثیل است و ترادف انتقاد مطلقی استقاط عینی
و بعبارت نیمی نیافت اسب یای تحتانی حاصل کرده بانتقاد مبهم استقاط عینی و تکرار اسلوب
حرفی ثانیا نیمی از گفته دع تحصیل کرده بتلمیح که مقصود بالتمثیل است انتقاد مبهم و بقول ار
اسب کش الف بترادف انتقاد مطلقی استقاط عینی و از نیمی نیافت یای حذف خواسته
بتخصیص انتقاد مبهم استقاط عینی ثالثا از ماه لیل خواسته باشتراک و اسلوب اخباری و تلمیح و به نیمی
از اسب کش یای تحتانی بانتقاد مبهم و تسمیه انتقاد مطلقی و استقاط عینی را بعبارت از ان ماه
نیمی مبهم خواسته بسبب آنکه مراد از ماه مه ست و بن الف بسمی انتقاد بترادف که در بحث نوش گوهر

و بقول درّاب سرکش آی مکتوبی باسلوب حرفی و انتقاد مطلبی و اسقاط عینی و به نیمی
بی افتاب لیل اراده کرده بتحلیل و ترکیب و ترادف و قسم اوّل تلمیح و تبدیل و اسلوب اسمی
و تلمیح که ما نحن فیه است خامسا حاصل آ گفته و الف گرفته به تحلیل و تخصیص و گفته ز آن ماه
نیمی اب سد و با حاصل کرده باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و ترادف و انتقاد مطلبی
و تبدیل و آثار حوت خواسته به تلمیح و از آن نون مسمی گرفته بترادف و اشتراک و تسمیه و کشور نیمی
نیافت گفته و سین گرفته بترکیب تخصیصی و تحلیل و تصحیف انتقاد و سهم اسقاط عینی سلک
چهارم ترادف این چون دو لفظ است بیک معنی خواه از یک زبان باشند چون اسد و لیث
و مهر و خورشید و خواه از دو زبان چون ماه و قمر خواه آن لفظ بعینه مذکور گردد در ینصورت شاید
کلمه مستقل باشند چنانکه در اسم عرب آمل و حاذق و مراقب و سوال و کاس او بیس
کشت اسید حاصل از آن ماه پر غنا ث نیمی زاب کش و نیمی نیافت اث اولا حاصل
از آن ماه گفته و حر گرفته بتحلیل و تسمیه و ترادف که مقصود بالتمثیل است تلمیح و تالیف اتصالی
که مودای کلمه حاصل است و نیمی اب گفته و یای تحدید گرفته به تخصیص و انتقاد مبهم ثانیا
تحصیل لفظ آم چنانکه در اسم امان در قسم دوم تبدیل نور تبین تشبیه و بعبارت نیمی لی افتا
لام گرفته بتحلیل و ترکیب تخصیصی اولا و ترکیبی از اعمال تسهیلی است ثانیا و ترادفی که مقابل
ما نحن فیه است تلمیح و تبدیل و اسلوب سنخی ثالثا حاصل آ ز آن گفته و حا به تخصیص تحلیل

و ذال ابدال معجمه مترادف گرفته و تمرد درا باهم پیوسته بتالیف اتصالی که کلمه حصل دال
بر السنت و ماه نیمی گفته و قاف تحصیل کرده مترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب اختصاصی
و بعبارت تراب کش الف در ماده حاصل با نتقاد مطلعی شمار الیه گشته از درجه اعتبار ساقط شد
باسقاط مثلی را لبعا از ماه قمر خواسته مترادف و بعبارت نیمی زایل الف گرفته خواه به تخصیص و انتقاد
مبهم و خواه مترادف و عمل کور و همین انسب و اولی است چه در ضرورت الف ساکن بسبب آید
و بعبارت سر کش و قاف را که با نتقاد مطلعی متعین گشته در آخر خواسته بتالیف اتصالی که بعد از
ترکیب و تحلیل و تصحیف مقلوب لفظ سوسنت به نیمی ثبا بیت آب یای موحده حاصل نموده به تخصیص
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی مسا از ماه نیمی گفته و سین بکنو لی گرفته باشتراک اسلوب اختصاری
و انتقاد مبهم و زراب کش گفته و از آب سو مراد داشته مترادف کلمه ردو او گرفته با نتقاد مطلعی
و اسقاط عینی و گفته نیمی ثبا قاف تا بعد از تحلیل و ترکیب جزو نون و جزو باء لفظ
نی که با نتقاد مبهم اشارت بدان رفته لا مراد داشته مترادف و قلب آن اراده کرده سما و سما
از ماه نیمی گفته و کاف خواسته باشتراک اسلوب اختصاری و انتقاد مبهم و از آب کش گفته و الف
گرفته مترادف و انتقاد مطلعی اسقاط عینی و گفته نیمی ثبا فت آب و سین گرفته باسلوب حرفی
و انتقاد مبهم اسقاط عینی ملمع و بطرز دیگر چنین که از آن ماه نیمی زاب گفته و کاف بدست
آورده باشتراک اسلوب اختصاری و انتقاد مبهم و مترادف و انتقاد مطلعی و تبدیل و بعبارت کشته

یعنی همین مکتوبی تحصیل نموده بترکیب تخصیصی و تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم لعب
و چنین نیز توان گفت که بعبارت از آن ماه یعنی زابت کا خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری و ترادف
و انتقاد مبهم و تبدیل و تقول و کسر یای تحتانی که مشار الیه انتقادی است از درجه اعتبار
ساقط شد باسقاط عینی و به نیمی یافت آب تبیین نموده خواه ترادف که از آب عین خواسته کما امر
باسلوب حرفی که از آن مراد داشته و انتقاد مبهم اسقاط عینی [illegible] از ماه یک خواه
باشتراک اسلوب انحصاری و از آن الف اراده کرده باسلوب اسمی نیمی زآب گفته و واو گرفته
ترادف کما مر و انتقاد مبهم و کسر و نیمی نی آفتاب گفته و مراد از آن داشته که لفظ سی که نیمی نی
آفتاب تحصیل شده مراد و در آخر است پس لفظ بس بدست آید لمعه و توجیه این اسم اگر چنین
گفته شود ممکن که بهتر از اول باشد که بقول از ماه نیمی الف تحصیل نموده بترادف که مقصود باتمثیل است
و تلمیح و بسمه انتقاد مبهم و بعبارت از آب کش واو تحصیل کرده بترادف که مقصود باتمثیل
استکمال با انتقاد مطلقی اسقاط عینی و گفته نیمی نی و یای تحتانی خواسته بتحلیل و ترکیب
تخصیصی انتقاد مبهم مراد از آفتاب سین اراده کرده بترکیبی که از اعمال تسهیلی است و ترادفی
که مقابل باحسن شیمه است و تلمیح و معنی اخذ و تحصیل بقرینه مقامست حاصل شده چنانکه در گوهر اول
تلمیح در اسم کاوس در ضمن لمعه بیان کرده آمد و شاید که مستقل باشد چنانکه در اسم قدس لمعه
[illegible] چنانکه فصل از آن ماه غیاث نیمی زاب کش و نیمی نیافت آب به عبارت

نیمی

یعنی زاب سرکش واو حاصل نموده با نتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلعی و اسقاط
عینی و به نیمی نی آفتاب به تحلیل ثنائی و ترکیب حسبی دی بنون و جزو باب از لفظ نی لا اراده
کرده ترادف الف آن را که مشار الیه است با نتقاد مبهم تعیین عمل نموده که ترادف و اشتراک
و تسمیه حاصل شده و خواه در ضمن عملی دیگر از اعمال تحصیلی چنانکه در اسم عمل کشت امید
حاصل از ان یاه پرعتاب نیمی زاب کش و نیمی نیافت آب به نیمی آب آ م خواسته با نتقاد مبهم
و تکرار اسلوب حرفی و تسمیه ترادف که مقصود با تمثیل است و به سرکش الف آن را که مشار الیه است
با نتقاد مطلعی از درجه اعتبار ساقط کرده و به نیمی نی آفتاب لا م خواسته چنانکه در عمل گذشت
هم در این عمل لمعه حضرت سامی جناب گرامی مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره در رساله
حلیه حلل فرموده اند که از جزئیات طریق ترادف است ذکر لفظی و اراده لفظی دیگر و یکی از ان دو لفظ
مخفف دیگر باشد چون از ماه مه و از شاه شه و از راه ره چنانکه در اسم مهام سه کشت
امید حاصل زان یاه پرعتاب نیمی زاب کش و نیمی نیافت آب از ماه مه خواسته ترادف
که مقصود با تمثیل است و به نیمی زاب سرکش الف با نتقاد مبهم و تسمیه و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی
و بعبارت نیمی نیافت آب میم اراده کرده ترادف و انتقاد مبهم و اسقاط عینی لمعه بعضی از
ارباب این فن گفته اند که از قبیل ترادف است ذکر با و یا و تا و اراده بی و یی و تی چنانکه
در اسم حیله سه کشت امید حاصل زان یاه پرعتاب نیمی زاب سرکش و نیمی نیافت آب

حاصل از آن ماه گفته حی و لام گرفته اول تحلیل و ترادفی که مقصود با تمثیل است
و دوم باشتراک و اسلوب انحصاری و هر دو را باهم پیوسته تألیف اتصالی که مفاد
کلمه حاصل است به نیم آب تا یمی گرفته باسلوب حرفی و انتقاد مبهم سلک تخیم
اشتراک و این بودن لفظی است بچند معنی چون ماه بمعنی قمر و شهر و عین بمعنی چشم و آفتاب
و زر و حرف معروف و امثال آن چنانکه در اسم لوا و شهر وات کشت امید حاصل از آن ماه
بر عنایت نیمی آب کش و نیمی بنا فت آب اولا از ماه لام خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری
به نیمی آب کش سر و او گرفته بانتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی
و به نیمی بنافت آب الف خواه به تخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی و خواه بترادف و هر دو
عمل مذکور لمعه و توجیه این اسم بطرز دیگر چنین که لام از ماه خواهند بکار و به نیمی زآب
الف خواه به تخصیص و انتقاد مبهم و خواه بترادف و عمل مذکور و بقول او کش و نیمی واو
بترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم و بواسطه لفظ بر تقدیم واو بر الف اراده نماید تألیف
اتصالی پس معنی عمای عبارت نیمی آب سر کش نیمی آن باشد که الف اول لفظ سو
است در حالی که نیم باشد ثانیا از ماه شهر خواسته باشتراک و تحصیل او و الف بدستور که گذشت
حاصل این هر دو عمل آنست که اگر از لفظ دیگر معنی خواسته شود که در شعر مراد بوده ترادف
است و اگر غیر آن بود اشتراک مثلا در ماخن فیه ماه اگر از آن قمر خواهند که در شعر بعینه

معنی

معنی است ترادف خواهد بود و اگر شهر اراده کنند که مخالف معنی شعری است اشتراک
ملمع بشعر باشد که امثله این هر دو عمل در ضمن یکدیگر مذکور شوند مثلاً لفظ چشم گویند
و حرف عین خواهند یا بالعکس تقدیر اول گویند که اشتراک در ضمن ترادف است و در صورت
ثانی ترادف در ضمن اشتراک اما اول چنانکه در اسم منیر و قانع و سالار و ذاکر و سوار
و مازنی و ملهم سه کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب نیمی ز اب کش و نیمی نیافت
اب او ولا نیمی ز اب کش نیم گرفته ترادف فقط و انتقاد مبهم و اسقاط عینی کش
یعنی نافرمان منعم ایست و نیمی نی آفتاب مراد ان داشته که یک نیمه زر که آفتاب عبارت
ازان است نیش حاصل شد به تحلیل و ترکیب تنصیصی و لا و ترکیبی که از اعمال تسهیلی
است ثانیا و اشتراکی که در ضمن ترادف است و انتقاد مبهم ثانیا بعبارت حاصل ازان ماه نیمی
قاف اراده کرده ترادف فقط و ملهم اسلوب حرفی و اسلوب حصائی و بعبارت اب شمر
الف خواسته ترادف فقط و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و نیمی نی افتاب مراد ان داشته
که یای تحتانی کلمه نی که تحلیل و ترکیب تنصیصی و انتقاد مبهم بهم رسید تبدیل است بحرف
عین مکتوبی که حاصل شده بترکیب اشتراکی که در ضمن ترادف است و بتسمیه ثالثا
بعبارت از ماه نیمی سن مهمله خواسته با اشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و بعبارت
ز اب سرکش الف ترادف و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی نیمی نی آفتاب گفته ...

لا خواسته و با تر انجای زای معجمه زر که آفتاب عبارت از آن و مقصود بالتمثیل بالفت
نهاده و اعمالی که بکار آمده ظاهر است لبعا حاصل از آن گفته و از لفظ ان ذا خواسته
بترادف و به نیمی زاب سرکش کاف اراده کرده با نتقاد مبهم اسلوب فی و انتقاد مطلعی
که اشارت بطرف یای لفظ یک است باسقاط عینی و نیمی فی افتاب گفته و از لفظ زر
که بتحلیل و ترکیب و اشتراک در ضمن ترادف افتاب عبارت از آن است حرف اول که بانتقاد مبهم
اشارت بدان رفته ساقط گشته بوسیله لفظ فی که بترکیب حاصل شده خاما زاب سرکشو
گفته و سو را بجای میم ما نهاده و تحصیل رای مهمله بدستور یکه گذشت لمعه استخراج این
اسم باین طرز نیز طراز ظهور بگیرد که بعبارت از ماه نیمی سین خواسته شود و باشتراک و اسلوب
انحصاری و انتقاد مبهم و بعبارت از اب سرکش واو گرفته آید بترادف چه مراد از آب سنوا است
که تمام مراد است و با نتقاد مطلعی و اسقاط عینی و به نیمی فی افتاب اوان داشته شود که نیمه افتاب
یعنی زای معجمه زو مبدل به تی ای بالف است که بعمل تشبیه بدست آمده سا و ستا از ماه نیمی
گفته و از ماه مه خواسته بقسمی از ترادف که بالا در ضمن لمعه سبق یافته و از آن میم گرفته که مشار الیه
است با نتقاد مبهم و بعبارت از اب سرکش الف بترادف و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و گفته
نیمی فی افتاب به لفظ فی را بجای رای مهمله زر نهاده و اعمال بدستور لبعا سا از آن با و نیمی
زاب سرکشو نیمی فی افتاب گفته و از ماه لام مکتوبی خواسته و از نیمی زاب بای موحده

وسر را واسطهٔ تالیف اتصالی بوده و از کشو سه گرفته و آن را نیز واسطهٔ تالیف اتصالی
کرده و نیمی نی آفتاب باین معنی شته که نیمی و چنان نیم که لفظ نی دران مبدل بحرف عین
مکتوبی است پس لفظ نیم عم گشت و معنی معمای تمام عبارت چنان که حرف با اول لام
و آخران لفظ نیمی است که نی دران حرف عین است پوشیده نماند که نی در نیمی به تخصیص انتقادی
متعین گشته و باقی اعمال از آنکه قریب مذکور شد بر متامل ظاهر است اما دوم چنانکه
در اسم حامد سه گشت امید حاصل از آن ماه پر عنایت نیمی از لب سرکش و نیمی یافت است
بعبارت حاصل از آن ماه لفظ حا بدست آورده به تحلیل و تسمیه اشتراک و اسلوب انحصاری
و اسلوب اسمی و تالیف اتصالی که فحوای کلمه وصل است و معنی معمائی آن عبارت اینست
که حای مکتوبی را بیک اتصال داده که از ماه عبارت است لازم است تا نیمی از لب آم خواسته بانتقاد
مبهم و تکرار اسلوب حسب فی و تسمیه ترادفی که در ضمن اشتراک است و سرکش گفته و الف آخر
زاب را بانتقاد مطلق متعین گشته از درجهٔ اعتبار انداخته باسقاط یعنی چه معنی معمائی عبارت نیمی
سرکش آنست که ام لب سر و نیمی نی آفتاب لام مکتوبی خواسته بتحلیل ترکیب تخصیصی اولا
و ترکیبی که از اعمال تسهیلی است ثانیا و انتقاد مبهم و ترادف و تلمیح و تبدیل اسلوب اسمی
سلک ششم کنایت و آن ذکر چیزیست که دلالت کند بر حروف و کلمات مقصوده بوجهی
که انتقال ذهن از دال بمدلول بواسطه بوده و آن واسطه معنی حقیقی لفظ نباشد و الا از اف

واشتراکی خواهد بود و این سلک مشتمل باشد بر دو گوهر گوهر اول ذکر لفظی و اراده لفظی
دیگر بواسطه مفهومی که موضوع له لفظ مراد باشد بشرط آنکه لفظ مذکور را بعینه مقابل آن وضع
نکرده باشند بر ضمیر ضیا تنویر صافی طینتان که روی آینه در جیب صیقلی سینه شان چون چهره
زنگی تیره و چشم آفتاب از شعشعه دلهای شان چون دیده اصحاب بدعت خیره است روشن میگردد
که ملا کوکبی در رساله خویش هر چند در صدد آن شده که شاهد مثال هر عمل را از پرده همین یک معما
جلوه دهد و الحق هر قدر رسائی سعی او پایان توانست نمود بنا بر کوتاهی نکرد لیکن با آنکه گنجهای
این بیت مملو بود بر اثبات البیت چندان دست نیافت خزینه ها را که در هر گوشه دفین بود به تیشه
فکر و کلند اندیشه بیرون تواند آورد و ازینجاست که در هر مقام مساعی اندک را لمود و باو صدف
قلت با به هم آنچه پیشکشی ارباب نظر است اختیار کرد بصناعتی است مخرجات از آن جمله نیست
که از نفایس اجناس تواند شمرد و با این همه گوهر این قسم کنایه و تصحیف جعلی نابسوده
قدرتش باند چه ازین مقوله سخن هیچ بر زبان نراند که ایهام را درین مقام مثالی هست
یا نیست و اگر انصاف را کار بندی و طریقه اعتساف سپری عنان توسن دواد
خطرناک انداختن و بقطع این جاده دشوار پرداختن ناموس رسائی اقدام خامه را بر باد میدهد
چه هر یکی ازین وسعت عقبه هفتخوانی است که رستم را جگر خون کند و اسفندیار را زهره آب سازد
تا زمام توسن پیمای خضر هدایت را که در هر مقام قاید شده این بی راه را براه آورد

آری حصول این کام و وصول باین مرام عطیه‌ایست که روزی هر کس نشود ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء ـ فضل و بخشش عنان مرا بنا زیر سعی خویشتن نکنم
اکنون رخت درین منزل بگشاییم و گوهر گرانمایه که از سفر بلد سرود عالم قدس و ذخیره دامان
خیال دارم بارباب نظر باز نمایم و چون تشنه پیاده هنوز در ابتدا تم هست همین یک حرف
گرانمایگی خویش در کام و دهان کامل عیاران بلند نگاه با نبارم بره افتم و نفسی راست
کرده متاعی نذر نادره سنجان شوار پسند کنم که بی خویش از جا درایند و زبان بتحسین
و اعتراف غرابت آن چنین کمیاب بر گشایند بار توفیق از فضل حضرت باری می جویم
و بخدمت صاحب نگاهان بلند فطرت میگوییم که مثال این قسم است آنچه بزبان قلم میرود
در اسم کاشف ــ کشت امید حاصل از آن ماه پر عتابت نیمی ز آب سرکشش و نیمی نیافت
آبت از آن ماه نیمی گفته و کاف خواسته باشتراک و اسلوب الحصاری و انتقاد و بهم و ز آب
سرکش گفته و الف گرفته ترادف انتقاد سطلی و اسقاط عینی و گفته نیمی نیافت آبت و در معنی
معمائی نیمی را فاعل فعل منفی و آبت را مفعول آن قرار داده و نیمی تشنه خواسته بکنایه که مقصود
بالتمثیل است چه هر که آب نیابد تشنه باشد و از عبارت نیمی تشنه تحلیل و انتقاد و بهم و اسقاط عینی
مراد داشته که نیمه لفظ تشنه که تای فوقانی باشد بنسبت شین معجمه بدست آید و گویم دوم
ذکر لفظی و اراده لفظی دیگر بواسطه معنی بشرط آنکه دلالت اول بر ثانی بطریق تشبیه

و تلمیح نباشد و این را صورتها است بعضی از آن در ضمن امثله واضح میگردد چنانکه
در اسم بهادر ایوب گشت باید حاصل از آن ماه پر عیاث یعنی زاب سرکش و یعنی
نیافت ابث اولا زاب سرکش گفته و از کشو سو خواسته بترکیب و تحلیل و تصحیف و از اب سه هم
باسلوب حرفی و سو عبارتست از سوی لفظ اب که بتقدیر ضمیر حاصل شده و حاصل این عبارت
چنان باشد که نقطه سه سوی لفظ اب است پس ج شد بانتقاد مطلق و کنایه و انتقاد طرفی
و تبدیل و یعنی نیافت اب گفته و الف گرفته بترادف یا بتخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط یعنی
ثانیا حاصل گفته و الف گرفته بتحلیل و تخصیص و از آن ماه یعنی گفته و یای تحتانی حاصل
نموده باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم زاب سرکش گفته و کشو ب گرفته بترکیب تخصیصی
و تخصیص و انتقاد مطلق و تبدیل و اب که در عبارت یعنی نیافت است بکنایه عبارت است
از ابی که تصرف در کو رکشو ب گشته چون آن یعنی نیابد لفظ کش از درجه اعتبار ساقط شود و سلک
مقسم تصحیف و آن عبارتست از تغیر صورت خطی بمحو و اثبات نقطه و این سلک مشتمل بر دو
گوهرست گوهر اول تصحیف وضعی و آن چنان است که مفردی آورده شود که دال باشد
بر تصحیف بی تعرض بمحو و اثبات نقطه چون لفظ صورت و نقش و شکل و در اسم کاف
و تشبیه و امثال آن چنانکه در اسم اجوف و یوسف و سوال و در اسم سو گشت
شده باید حاصل از آن ماه پر عیاث یعنی زاب سرکش و یعنی نیافت ابث اولا از ماه الف مراد

باشتراک واسلوب انحصاری واسلوب تسمی وبعبارت نهی ز اب سر جیم ملفوظ
بتخصیص اسلوب ج فی ذاتقاد مطلعی وتبدیل ومکتوبی خواسته شده بتسمیه وازکشو مراد
داشته بترکیب تخصیصی وتحلیل وتصحیف وضعی وگفته نهی نی وسین او که بانتقاد مبهم
مشارالیه گشته بوسیله لفظ فی از درجه اعتبار ساقط شده وبعبارت آف تاب نای
مکتوبی گرفته بترکیب یک جزو محلل بلفظ اب وقلب وتسمیه ثانیا ازماه یک خواسته باشتراک
واسلوب انحصاری وبنهی اشارت شده بیای تحتانی ان بانتقاد مبهم وبقول او ز ا
سر لفظ احد خواسته واز ان واو مکتوبی اراده نموده بانتقاد مطلعی وتکرار اسلوب حرف
وتسمیه واگر از اب سوم مراد داشته عبارت ان ماه نهی ز اب سر را وسیله تحصیل لفظ یم
گردانند باین طور که یای تحتانی را خواه ان نیمه از یک باشد خواه از سی بجای سین سو
بنهند بهر باشد وکشو نهی نی گفته وسین حاصل نموده بترکیب وتحلیل اولا وتصحیف وضعی
وانتقاد مبهم وتحلیل ثانیا وترکیب واز اف تاب فای مکتوبی گرفته بترکیب وقلب وتسمیه لمعه
شاهد این اسم را در منصه طرز دیگر نیز جلوه توان داد که بقول او ز ان ماه نهی اب سر
لفظ یا حاصل کنند باشتراک اسلوب انحصاری وانتقاد مبهم وترادف وانتقاد مطلعی وتبدیل وبای
مکتوبی مراد وازنده بتسمیه واز عبارت کشو نهی نما فتاب ان خواهند که لفظ سو ونهی
ازنیا ف یعنی اف را که بتعداد مذکور شده وقلب کن واز اخیر مکتوبی مراد گردد

ثالثاً بعبارت نهی زاب سرکشو مرادان است که نهی زاب که الف است سر اوای
دراول دسو است و به نهی لی آفتاب لام خواسته کما مر از المعه پیرایش سراپای عجم و س
این نام نیز صحیح جواهر طرز دیگر نیز توان کرد که بعبارت از ماه نهی س خواسته باشتراک اسلوب
انحصاری انتقاد مبهم بقول و زاب سرکشو مرادان داشته که سراب سوی لفظ اب است
واب دیگر با ضمار تحصیل نموده و مراد از اب اول آب و دوم سو است که ترکی است و سوی
ان داوست چون واو بجای میم آورده واشود و بعبارت نهی لی فتاب لام خواسته
المعه دی شاید که شاید این نام را برکرسی جبه دیگر چنین نشانند که ازکشو سو خواسته و به نهی
تباف تاب مراد ان داشته که لا را که از نهیه یافت یعنی لی تیز ادف حاصل شد مقلوب کن
را لعبا از ماه لام ملفوظی اراده کرده باشتراک اسلوب انحصاری و تسمیه و نهی زاب سرکشو نهی
گفته و مرادان داشته که نمیه لفظ ما که میم است در اول و همین مسئله کمتولی است که نمیه سو است
واین معنی حاصل شد تیز ادف انتقاد مبهم اولا ترکیب و تحلیل تصحیف و انتقاد مبهم تانیا
و تالیف اتصالی که ثمره مودای لفظ سراست و آفتاب گفته و لفظ لی راکه به تحلیل و ترکیب
و ترادف انتقادی عبارت است از لالای لام ملفوظی که حاصل سابق است سین بدل کرده
که ترکیب و ترادف و تلمیح آفتاب عبارت از ان است که هر دو هم تصحیف جعلی منتخب مباد که در
مقام نظم توجیه ایفای وعده که در اثنای حیله پردازی گوهر اول سلک کنایه کرده ام

زبان قلم ربگذارش مثال این قسم آشنا گشتم تا مبرهن شود که در امثال این مسالک
کام زدن و در بحبوحه مهالک قدم گذاشتن کار هر کاهل قدمی و باب هر شکریابی
نتواند بود پس گوئیم که تصحیف جعلی آنست که در اثنای کلام اشارتی بجهة اثبات نقطه واقع
شود چنانکه در اسم زمان به کشت امید حاصل زان ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی زیافت
اب ازان ماه نیمی ز آب سرکش و نیمی گفته و حرف از را تمام بیک قرار داده و از ماه رای مهمله
مراد داشته بترادف و تلمیح و به نیمی ز آب لفظ د و با نتقاد مبهم و اسلوب صرفی و از سر همین لفظ
سر خواسته به تخصیص از کشو سو بترکیب و تحلیل و تصحیف وضعی پس معنی معمای این عبارت
آن باشد که از ملک رای مهمله است چنان دو که سوی آن لفظ سر است در حالی که نیم با شد
و چون سر نیم کشته بجای واو د و در آید در گردد بضم اول و در عبارت است از نقطه
و هر گاه نقطه از ملک رای مهمله شود زای معجمه گردد به تصحیف جعلی و نیافت اب گفته و مراد
داشته که لفظ ما نون یافت پس نون بقرینه اسمی در اخر لفظ ما در آمده مان بدست آمد بتخصیص
و ترادف و تالیف اتصالی که لفظ یافت مفید آنست سلک ششم تشبیه و استعاره آن
عبارت است از ذکر چیزی و اراده حرفی بواسطه مشابهتی که در معنی ان چیز و حرف مقصود
باشد اما باید که ان مشابهت در میان قوم متعارف یا ظاهر باشد تا انتقال ذهن از مذکور
بمقصود باسانی حاصل شود چنانکه در اسم قهار به کشت امید حاصل ازان ماه

پر عتاب پ نیمی ز آب سرکش و نیمی بیافت آب پ از ماه نیمی گفته و قاف خواسته
بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و ز آب سرکش گفته و بای ملفوظی گرفته
باسلوب حرفی و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و بعبارت نیمی بی آفتاب مراد آن دانسته
که نیمه زیر که آفتاب عبارت از انست مبدل به فی یعنی الف است پس بعمل تحلیل و ترکیب
و تشبیه و اشتراک که در ضمن ترادف باشد و انتقاد مبهم و تبدیل آر بهم رسید لمعه وجه تحصیل
الف از لفظ فی در بحث اشتراک در بیان استخراج اسم سوار در ضمن لمعه گفته ایم آنجا دیده باشی
سلک نهم اعمال حسابی و این عبارت از ذکر چیزیست باراده انتقال ذهن بسوی عدد و این
مشتمل است بر پنج اسلوب که بالا ز هر یکی بمناسبت سلک بگوهر تعبیر کنیم گوهر اول اسلوب اسمی
و آن عبارت است از ذکر اسمای اعداد باراده انتقال ذهن بسوی عددی که توانند بود که اسم عدد با اعمال معمائی حاصل
شود چنانکه در اسم کمال و کامل ایمان و قاف است گشت امید حاصل از آن ماه
پر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی بیافت آب اولا از آن ماه نیمی گفته و کاف خواسته
باشتراک و اسلوب انحصار و انتقاد مبهم و بقول او ز آب سر میم تحصیل کرده بترادف و انتقاد
مطلق و بقول او کشود سو خواسته کمام و بدان اشارت شد بجا نسبی ما که الف باشد
بانتقاد طرفی پس معنی معمائی این عبارت چنین باشد که سر لفظ ما و سوی ان و این
هر دو در حق عبارت بتعداد مذکور شده به نیمی بی آفتاب لام گرفته بترکیب و ترادف و تلمیح و انتقاد

مبهم و اسلوب اسمی که مقصود بالتمثیل است تا ثبا ز اب سرکشتو با کمالی که مذکور شد
مشعر است بانکه سر لفظ با سعو یعنی در اخر است پس آم شد و تحصیل کاف و لام بدبنور با لثا
ازماه یک گرفته کمام و از ان الف خواسته باسلوب اسمی و نیمی ز اب سرکشش گفته و از میم ملفوظ
که مترادف و انتقاد مبهم و تسمیه حاصل شده حرف اول با نتقاد مطلعی مشار الیه گشته با سقاط عینی
ساقط شد و از نیمی نیافت آب بوضع نون مکتوبی بجای آبی اب لفظ ان حاصل کرده به تصحیف
و انتقاد مبهم و تبدیل را بعا بعبارت حاصل از ان ماه عدد حرف ا که مهمله خواسته مترادف
و تلمیح و اسلوب حرفی و از ان انتقال کرده بلفظ دو صد که اسم ان عدد است و از عبارت دو صد
و قاف مکتوبی اراده نموده باسلوب اسمی گفته نیمی ز اب سر و تبدیل میم را که مترادف و انتقاد
مطلعی ز اب سر عبارت از ان است بیکی قاف خواسته که مشار الیه است با نتقاد مبهم و کشش را
بواو ترکیب واو ه کاف را بتحلیل جدا کرده بست خواسته باسلوب حرفی و شور را مراد از شستن
بید اشته و اسقاط نموده و نیمی عبارت از قاف دم است با نتقاد مبهم و باین عبارت
مراد ان است که ای قاف بست بشوای از خود دور کن پس قا حاصل شد گوهر دوم
اسلوب حرفی و ان عبارت است از انکه حرفی یا بیشتر بار اده عدد و چنانکه در اسم سلیم
و منا و شمسی عیسی و جواد عوض ده کشت امید حاصل ز ان ماه پر عتاب
نیمی ز اب سرکش نیمی نیافت اب اولا بعبارت حاصل ز ان ماه جای مکتوبی را

گردید تحلیل و تسمیه حاصل شده تا لفظ تعالی اتصال داده بلام ملفوظی که با اشتراک
و اسلوب انحصاری بدست آمده و به نیمی زاب کشمر یای تحتانی گرفته با نتقاد مبهم و اسقاط
عینی که کشمر یعنی نافرمان عبارت از انست و بتکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتشبیه
است و بعبارت نیمی نیافت اب الف حاصل کرده با نتقاد مبهم و اسقاط عینی و از ان
مبهم خواسته بتکرار اسلوب حرفی ثانیا به نیمی زاب کش میم اراده کرده چه نیمی از اب عبارت
است از بای موحده و بعد از اسقاط آن الف باقی ماند و از ان یکی گرفته و از ان مبهم
بتکرار اسلوب حرفی تمام گفته نیمی یافت اب عمر اوان داشته که لفظ ما نیمه خود را نون ملفوظی
یافت پس ما بدست آمده به تخصیص ترادف و انتقاد مبهم و تبدیل یا الثا حاصل از ان ما و گفته
و از ماه قمر خواسته بترادف و از ان صد و چهل با سلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است از ین اعداد
لفظ شم اراده کرده و نیمی اسب کش گفته و سین خواسته با سلوب حرفی و انتقاد مبهم
و اسقاط عینی که کشمر یعنی نافرمان شعر است و بعبارت نیمی نیافت اب یای تحتانی
گرفته با نتقاد مبهم و اسقاط عینی و بتکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است رابعا
از ماه عین ملفوظی گرفته با شتراک و اسلوب انحصاری اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است و نیمی زاب گفته
و سین ملفوظی گرفته با سلوب حرفی و انتقاد مبهم تسمیه و کشمر گفته و اسقاط حرف اول
ان خواسته و به نیمی نیافت اب یای تحتانی گرفته با نتقاد مبهم و اسقاط عینی و بتکرار اسلوب

حرفی که مقصود بالتمثیل است حاصل سازد عین مکتوبی خواسته تمام و نهی را باب
سرکش فی آید بدست آورده با انتقاد مبهم اسلوب حسب فی و اشتقاد مطلبی و اسقاط عینی
و نهی نیافت باب گفته و الف خوانند خواه بترادف انتقاد مبهم اسقاط عینی و خواه
بتخصیص و بهر دو عمل ساده سازد تحصیل حرف عین و آید بدستور و نهی نیافت باب
فای مکتوبی تحصیل کرده تحلیل و ترکیب انتقاد مبهم و قلب تسمیه لمعه با نحن قرینه انجا لمعه اللفظ
مقصود بالتمثیل محلی کرده غیر آنکه اشعار بران لمعه شیده صورت بسته شد و ازان زیور
خلیع العذار گذاشته شد و در مقامی که تکرار این اسلوب وقوع آمد هرچند مناسب توضیح
مقام آن بود که هر دفعه تفصیل بکار می آمد اما بنابر اختصار درانجا تکرار عمل مذکور اکتفا
کرده شد تا سررشته عبارت بطول نه انجامد لمعه می شاید که بوسیله این اسلوب اسم عدد
بدست آید بعضی ازان جزو ماده اسم مطلوب شود چنانکه در ضمن بعضی از امثله مرقومه بالا
مشاهده کردی و نیز چنانکه در اسم بلال و تجم واحد و ایاس و آمل کشت امید
حاصل ازان ماه برعنایت نهی زاب سرکش و نهی نیافت باب ثنا و لا بعبارت نهی ز آب
سرکش بلا خواسته چه از جمل که بترادف انتقاد مبهم ساده سازد حرف فی بدست آید که مقصود بالتمثیل
است حرف اول ساقط گشته که سرکش عبارت ازان است و بعد از تصرفات مذکوره الف را
در لفظ با بحال داشته و نهی فی اثبات گفته و لام گرفته تمام مرا ثنا به نهی زاب بای

ملفوظی خواسته باسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است و انتقاد مبهم و از آن لفظ
پنج اراده کرده که هم مقصود بالتمثیل است و بلفظ سرکش اسقاط حرف اول ان خواسته
و به نهی نیافت اب چیم بترادف انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثالثا به نهی زاب سرکش
واو خواسته به انتقاد مبهم و اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است و انتقاد مطلقی و اسقاط عینی
و به نهی نیافت اب آن را بانتقاد مبهم و اسقاط عینی و از الف احد اراده کرده باسلوب
حرفی که مقصود بالتمثیل است رابعا حاصل آن گفته و الف خواسته به تحلیل و تخصیص زآن ماه
نهی گفته و یای تحتانی اراده کرده باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و بعبارت
زاب سرکش الف تحصیل نموده بترادف و انتقاد مطلقی و اسقاط عینی و به نهی نیافت الف
سین گرفته باسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است و انتقاد مبهم و اسقاط عینی خامسا
از ماه یک گرفته باشتراک و اسلوب انحصاری و الف خواسته باسلوب اسمی و به نهی زاب سرکش
های ملفوظی باسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است و انتقاد مبهم و اسقاط عینی که سرکش
بمعنی نافرمان متعربان است یا بعبارت از ماه نهی الف خواهند بترادف و تلمیح و تسمیه و انتقاد
مبهم بقوله زاب سرکش های ملفوظی باسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است و بانتقاد مطلقی
و اسقاط عینی و به نهی فی آفتاب لام حاصل نموده بتحلیل و ترکیب تخصیصی اولا و ترکیبی
که از اعمال تسهیلی است ثانیا و ترادف و تلمیح و تبدیل و اسلوب اسمی لمعه و بهتر الشست

کیراپه بوجه یازده بربالای این اسم بدین وجه راست کنند که از ماه الف مراد شود و کلام مرو از
نهی زاب کش هل یکف آید تبرادف و انتقاد مبهم و اسلوب حرفی که مقصود با تمثیل است و انتقاد
مطلق و استقاط عینی گوهر سوم اسلوب احصائی و آن عبارت است از ذکر اوصاف و احوال
عددی و اراده آن عدد چنانکه در اسم کجا و ه و کیمیا به کشت امید حاصل از آن ماه پر عبارت
نهی زاب کش و نهی یافت آب است اولا حاصل لفظ ماه چهل و شش است که اسلوب حسبی است
و مراد به همان است و سه است این اسلوب احصائی است و حروف آن مج است و بعبارت زاب
کش و دو الف خواسته چه ظاهر است که بیر لفظ آب به تنقیص و انتقاد مطلق الف است و سوم که به ترکیب و تحلیل
و تصحیف عبارت از حرف اخر است با انتقاد مبهم از آب به ترادف یاره دیگر از آن تا مراد شده نیز الف
پس کو یا لفظ سر و سو تعداد مذکور شده ای لفظ آب سر و سو و از الف دوم بملاحظه احد واو سکون
گرفته شده به تکرار اسلوب حرفی و تسمیه اگر بار دیگر از آب تا دو حرف مراد دارند حصول واو لی
تکلف است و به نهی یافت آب یای مسمی خواسته شده با سلوب حرفی و انتقاد مبهم و استقاط عینی
ثانیا نهی آب گفته و یک نیم خواسته با سلوب احصائی چه آب با سلوب حسبی سه است و عبارت سر کس
به هر واحد از یک و نیم تعلق گرفته پس یای تحتانی از یک و نون از نیم استقاط یافته به نهی یافت است
یا خواسته با انتقاد مبهم و استقاط عینی و تکرار اسلوب حسبی و تسمیه گوهر چهارم اسلوب اختصاصی
و آن عبارت است از ذکر چیزی که حصر آن عدد معین مشهور باشد و اراده آن عدد چنانکه

در اسم بهو دو ایوب دکوس شد گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب
یعنی ز ابرو کش و یعنی نیافت است اولا از ماه یعنی ز ابرو گفته و به یعنی از ماه یاو نا خواسته
که رقم پانزده است باشتراک و اسلوب انحصاری و اسلوب احصائی و ثانیاً سو خواسته بترادف چون
سین مهمله سو که با نتقاد مطلق متعین شده بلفظ به تبدیل باید به هو صورت بسته و دگفته کشو یعنی
نیافت است و مراد ان شد و دانسته که سوی انقطاب که عبارت از دو است و او نیافت در این
توجیه است مبتدا است و کشو یعنی نیافت خبر و ضمیر که عاید بود بطرف مبتدا مقدر است ای
سوی او و تواند که چنین گوید که است یعنی او سو نیافت و شاید که تقدیر عبارت چنین باشد که ای
یعنی نیافت پس است فاعل فعل منفی و یعنی مفعول و از سو متعلق بفعل ثانیاً حاصل الف گفته و
خواسته به تحلیل و تخصیص و ز آن ماه یعنی گفته و یای تحتانی گرفته باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم
و بعبارت ز ابرو کش وا و گرفته بترادف انتقاد مطلق استقاط عینی و به یعنی نیافت است با
موحده خواسته به تخصیص انتقاد مبهم و استقاط عینی ثالثاً از ماه یعنی گفته و کاف خواسته باشتراک
و اسلوب انحصاری انتقاد مبهم و بعبارت ز ابرو کش وا و گرفته چنانکه در اسم ایوب گذشت و به یعنی
نیافت است سین حاصل شده خواه با سلوب حسبی و انتقاد مبهم استقاط عینی و خواه بترادف
و بهر دو عمل که گوهر تخیم اسلوب رقمی و در این مقام مصنف رساله زبان خامه را باعتراف عجز
آشنا کرده که مثال این قسم از آن رساله بر نیاید اما در زعم این ناقص عیار نام شرکار پیش

این ترانه از سرآسیمگی طبع او خبر میدهد والا این جاده نه گذرگاهی است صعب و نه راهی
است دشوار بگذر زقافیه در بعضی از مقامات این رساله باین اسلوب حشو افتاده حالیا
نیز بهرچه مقصود است در زالت نگارش دو لیس میگوییم که اسلوب فی عبارتست از تعرض بارز قامت سینه
بقصد دلالت آن حرف چنانکه در اسم عوف و بیع سه گشت است حاصل از آن ماه پنجه غنابت
یمنی را ب کش و یمنی نیافت اب پیلا بعبارت حاصل از آن ماه پنج شب تحصیل کرده باشند اگر
و اسلوب انحصاری تلمیح و ترادف و تحلیل و تصحیف و تالیف امتزاجی و تقول و تناسب یمنی زاب بای
حروف حاصله را وا ساخته چه یمنی کنایه است از بای موحده عبارتست از آن بای مکتوبی
که در شعب است تصحیف انتقادی و چون بای شعب قلب شود صورت فی آن که ۲ باشد مقلوب شده
بصورت هندسه شش خواهد گشت و این تعرض بر قم و اسلوب فی است که مقصود با تمثیل است
و بلفظ کشتن شین معجمه که مشار الیه شده بانتقاد مطلعی از درجه اعتبار ساقط گشت و بوسیله اسقاط
و یمنی نیافت تا گفته و فای مکتوبی گرفته تحلیل و ترکیب و انتقا و سهم و قلب و تسمیه تا نیا
از راه رای مهمله جدا شد ترادف تلمیح و به یمنی اب بای موحده تصحیف انتقا و سهم گفته شد
لی می نیا و بعد از تحلیل یمنی به دو جزو و ترکیب تصحیفی یک جزو آن و لفظ نیا که جزو کلل
نیافتست امروز آن و آنچه گرای لفظ می نیا سر لفظ لی را که بتعداد مذکور شده از خود بکش
پس بای تحتانی و الف باقی ماند که مجموعه آن با [illegible] از آن یمنی را دو شده بعمل تسمیه و فنا گفته

و تحلیل و ترکیب مراد آن داشته‌اند که حرف فا از تاب بیش تحویل معمایی است آمده باسلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب و قسمی از تبدیل درج سوم اعمال تکمیلی و این مشتمل است بر سه مسلک مسلک اول تالیف و صاحب کتاب مستطاب حلل مطرز این را بنام ترکیب نیز خوانده و آن عبارت است از جمع اجزای متفرقه که در مواضع متعدده از عبارت معما اندراج یافته باشد و چون غرض اصلی از این عمل آنست که حروف حاصله بصورتی متصور گردد و مدلول نسبت که در جمیع اجزای متفرقه رعایت ترتیب اجزای اسم مقصود دارند و جمع این اجزا گاه باتصال جزئی باشد بجزئی دیگر یعنی آنکه یکی در آید جای دیگری شود و این را تالیف اتصالی نامند و گاه بدخول یکی در دیگری و این را تالیف امتزاجی خوانند لمعه گمان نبری که حصول اسمی بدون عمل تالیف وجود نگیرد از آنکه تنها حصول ماده و وقوع حروف حاصله نیز نتیجه مطلوب باشد و از این باب نیز بسیار گردد چنانکه در اسم اساس گشت امید حاصل از آن ماه پر عنایت یعنی از سر کش و تنها فت است حاصل گفته و الف است آورده تحلیل و تخصیص و عبارت از آن ماه یعنی س نکته یکی تحصیل کرده باشند که اسلوب الحصاری انتقاد مبهم و بقول او را سر الف گرفته تخصیص انتقاد مطلقی و کش یعنی گفته و س حاصل کرده ترکیب تخصیصی تحلیل و تصحیف انتقاد مبهم لمعه و شاید که هیچ یکی از اعمال ثلثه تکمیلی که تالیف و قلب و اسقاط باشد احتیاج نیفتد چنانکه در اسم سوال گشت امید حاصل از آن ماه پر عنایت

یعنی زاب سرکش و نیمی نیافت آب و نیمی زاب سرکشو گفته و حرف اول لفظ بارا که باسقاط
مبهم و تسمیه حاصل شده بدل کرده بلفظ سو که بترکیب و تحلیل و تصحیف بدست آمده و نیمی بی آفتاب
گفته و تمام خواسته بتحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و تبدیل اسلوب اسمی لمعه چون ازین امور فارغ
شدم اکنون باید که در بیان قسم دوم تالیف شروع کنم و این سلک را بدو گوهر آرایم گوهر
اول تالیف اتصالی هر چند طریق توسل بدین عمل بسیار است اما چون این مختصر
گنجایش آن خزینه موفور را نداشت ناچار ببعضی ازان اشارت می رود و آن در ضمن امثله
بر ناظرین منظور این مقاله هویدا گشت چنانکه در اسم حال و ادیب و حارس و دلال ع
گشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب نیمی زاب سرکش و نیمی نیافت آب اولا امید حاگفته
ولفظ جا خواسته بتصحیف و تحلیل و ماه گفته و تمام اراده کرده باشتراک و اسلوب اختیاری حروف
حاصله اول را ثانی پیوسته بتالیف اتصالی که مودای کلمه حل مشعر بران است ثانیا
از ماه ری خواسته که اماله را است بترادف و تلمیح و تسمیه و گفته نیمی زاب سرکشو نیمی و پس از
ترکیب و تحلیل و تصحیف مراد ازان داشته که از لفظ آب که بتصحیف حاصل شده نیمی سر و نیمی سو
حروف حاصله است که با نقاط مبهم یک نیمه الف و دیگر بای موحده باشد و از سر و سو بودن مراد
یکی در اول و دیگری در آخر خواسته بتالیف اتصالی ثالثا امید حاگفته و لفظ جا گرفته بتصحیف
و تحلیل و حل ازان ماه نیمی زاب گفته و باحروف بای حل که بترادف و تلمیح حاصل شده

سین مهمله را که بترادف با اسلوب حرفی و انتقاد مبهم بدست افتاده بهم پیوسته که تحصیل
شعر بدانست ابعا حاصل ازان ماه نیمی گفته و دل خواسته بتحلیل ثنائی و تسمیه اسلوب
حرفی و اسلوب احصائی که غرض چه نیمه عدد حرف حا مکتوبی باشد باشتراک اسلوب انحصاری
و تالیف اتصالی و ذات سرکش گفته و الف که گفته بترادف و انتقاد مطلقی و اسقاط عینی و نیمی
نی آفتاب لام تحصیل کرده چنانکه مکرر گذشت ملحمه گاه باشد که بعض دوات مثل او عاطفه
و حرف از در بنیات تحصیل جویند چنانکه در اسم سام و ملا ابنین و مبارز و لا مع
سه گشته ابجد حاصل ازان ماه پر عیاث نیمی اب سرکش و نیمی نیافت اب و لا بعبارت
ازان ماه نیمی س اراده کرده باشتراک اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و بقول ذات سرکش
الف گرفته بترادف و انتقاد مطلقی و اسقاط عینی و نیمی نیافت اب میم خواسته بترادف
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثنا ازالف که بتحلیل حرف از دست آمده میم خواسته بتکرار
اسلوب حرفی و از ماه لام باشتراک اسلوب انحصاری و هر دو را بهم پیوسته بتالیف اتصالی که نتیجه
موای حرف زای معجمه است و نیمی اب سرکش الف بدست آورده با انتقاد مبهم و تسمیه و انتقاد
مطلقی و اسقاط عینی و نیمی نی گفته و الف که گفته بتحلیل و ترکیب ترادف و انتقاد مبهم
و آفتاب گفته و نیس حاصل کرده بترادف و تلمیح و تسمیه و ترکیب و قلب ملحمه آف بابد بمعنی مهر
که بعد از شمس گویند کما فی برهان قاطع ثالثاً از ماه نیمی گفته نیم گرفته بقسمی از ترادف

و انتقاد مبهم و بعبارت زاب سرکش با نی موحده با نتقاد مطلعی و اسقاط عینی و نیمی
نی گفته و الف گرفته بتحلیل و ترکیب و ترادف و از لفظ اف معنی شش اراده کرده و ز زر خواسته
باشتراکی که در ضمن ترادف باشد و بقول آن و تاب بقلب آن خواسته العا ز یا و لام خواسته
باشتراک و اسلوب انحصاری و به نیمی زاب سرکش الف گرفته بانتقاد مبهم و تسمیه انتقاد مطلعی
و اسقاط عینی و نیمی نی اف گفته و در معنی معانی نیمی نی اف را ترکیب توصیفی قرار داده
ای نیمی که نی دران اف است که عبارت است از حرف ح پس عم شد به تخصیص و تحلیل تلفظی
و تخصیص انتقادی که لفظ نی مشعر بر انست و اشتراک در ضمن ترادف و تسمیه و تبدیل و باب
گفته و قلب عسم خواسته لمعه گاه باشد که القا ال حسر بحرفی بلفظ کشیدن نیز صورت
بندد و چه کشیدن ترجمه جلب است چنانکه در اسم عمیم سه کشت امید حاصل از ان باده پر عتاب
نیمی زاب سرکش و نیمی نیاف اب به نیمی اب سرکش ایم خواسته به تخصیص انتقاد مطلعی
و تألیف اتصالی چه هرگاه لفظ نیم جالب اب شد الف بقرینه اسمی در اول در آید و نیمی گفته
و لفظ نی بعد از تحلیل در ماده حاصله به تخصیص انتقادی مشار الیه شده بلفظ می تبدیل یافته
و بعبارت نی آفتاب تحلیل و ترکیب و تشبیه انتقادی که نی نفخ مشعر بر انست و باشتراک
و تسمیه و تبدیل مراد انست که الف در این باده مبدل بعین است اگر چه دوم تالیف امتزاجی لمعه
دخول حرفی با بیشتر گاه در حاق وسط شیبا در بین وقت موضع ان هر جا که قرینه اسمی

اقتضا کند تواند بود چنانکه در اسم لامع سه گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب به

نیمی زاب سرکش و نیمی شتافت آتش بعبارت ماه پیچ لا علم خواسته باشتراک و اسلوب

انحصار فی تتمیه و تخصیص تحلیل و تالیف امتزاجی و بعبارت شتاب نیمی لفظ عجم با نقاد مبهم

مشار الیه گشته مقلوب شده لمعه و گاه دخول آن الحاق وسط بود در صورت ظرف باید که

زوج باشد چنانکه در اسم اعتبار سه گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب شد نیمی زاب سرکش و

نیمی شتافت آتش پر عتاب گفته و اعتبار ساخته به تخصیص تحلیل و تالیف امتزاجی و نیمی

زاب سرکش نیمی گفته و مراد آن داشته که نیمی زاب ابای موحده مبدل بلفظ آتش است در حالیکه

نیمی از آن که سین باشد نیمی در آخر است پس اس شد و بعبارت فنی اغتاب بعد از

تحلیل ترکیب الف لا در جزو تحلیل نون و ثانیا در جزو دویم و اب شد ترادف تلمیح انتقادی

حرف سین با در ماده حاصله به دقت هم اشارت ساخته سقوط آن از درجه اعتبار اراده کرده

سلک و هم اسقاط و آن عبارت است از نقصان کردن حرفی یا بیشتر که بود بنا و تنبیه

ان محل مقصود باشد از الفاظ حاصله که ماده اسم مقصود تواند بود و این را تحلیه

در این مقام از ملاحظه سه چیز ناگزیر است یکی منقوص خواه یک حرف باشد خواه ماده مبهم است

منه که منقوص و غیر آن اشتمال داشته باشد سیوم حاصل که بعد از نقص بالمد بمعنی مبهم بمعنی از ترادف

چنانکه در اسم کمال سه گشت امید باحاصل از آن ماه پر عتاب به

وانتقاد

بیمی یافت آب شد به بیمی از ماه کاف خواسته باشتراک و اسلوب انحصار است
و انتقاد مبهم و بعبارت آب کشش آلف گرفته بترادف و انشا مطلعی و اسقاط عینی و از آن
میم خواسته بتکرار اسلوب حرفی و گفته بیمی یافت آب مراد آن داشته که آب بمعنیه خود را که
بای موحده باشد تواند مکتوبی یافت پس لفظ آن بهم رسید به تخصیص و انتقاد مبهم
و تبدیل در صورت لفظ یا منقوص منه و میم منقوص و الف حاصل باشد لمعه چون این همه
دانستی اکنون گوییم که منقوص را گاهی در ضمن منقوص منه متعین کرده از درجه اعتبار
ساقط نمایند و این را اسقاط عینی گویند و گاهی در غیر منقوص منه متعین ساخته از منقوص
منه ساقط کنند و این را اسقاط مثلی نامند و ما امثله این هر دو را جداگانه آوریم و این
سلک را بدو گوهر صبح دیهیم گوهر اول اسقاط عینی چنانکه در اسم الماس و قباد
و اعراف و اسراف گشت امید حاصل از آن ماه پر غنا بیمی زآب سرکش و بیمی
یافت آب اولا حاصل از آن ماه گفته و حال خواسته به تخصیص و تحلیل و اشتراک و اسلوب
انحصاری و تالیف اتصالی که اصل مشعر بر آن است و بیمی ز آب گفته و میم گرفته بترادف و انتقاد مبهم
و بقول او سرکش حامی مکتوبی را که مشار الیه تعادی گشته از حروف حاصله انداخته باسقاط عینی
که مقصود بالتمثیل است و بعبارت بیمی بی آفتاب که بعد از مذکور شده الف و سین گرفته
بتحلیل و ترکیب و ترادف اولا نظر بلفظ بی و ثانیا نظر با آفتاب و بانتقاد مبهم و تلمیح ثانیا

ازماه یعنی زاب سر گفته و قب خواسته بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی
و تخصیص و انتقاد مطلقی تبدیل کشتو یعنی نیافت اب گفته و بترکیب و تحلیل و تصحیف و تخصیص
و انتقاد طرفی و اسلوب حرفی و انتقاد مبهم و استقاط عینی مراد ان داشته که اب سوی نخود
یعنی از آبی موجود نیم نیافت و هرگاه آب از اخر خود که مراد از ان لفظ دو است واو نیافت
الف و دال بیست آمد و دال برباقی ماند الف ثانی علیست ابست فعل منفی را بتفصیل
اینعنی در بحث عمل ترکیب در بیان استخراج اسم مالک در لمعه و هم گفته ایم ثالثا بعبارت
ماه پرع اول لفظ رع حاصل کرده بعمل ترادف و تلمیح و تسمیه و تحلیل ثانی و تخصیص بالعین
امتزاجی و پس بلفظ ما اب امر کرده تقلب کردن آن و معنی معمای ماه پرع تا این باشد که راه
ملفوظی که پر از حرف عین باشد مقلوب کن پس آب اعر شد یعنی زاب سرکش گفته و الف گرفته
با انتقاد مبهم و تسمیه و انتقاد مطلقی و استقاط عینی و اگر سرکش را بمعنی نافرمان گیرند اعمال ان
تخصیص و انتقاد مبهم و استقاط عینی خواهد بود و یعنی نیافت تا ب فا گرفته بتحلیل و ترکیب
و انتقاد مبهم و قلب و تسمیه را ابعا یعنی زاب الف گرفته بتخصیص با ترادف با انتقاد مبهم
و سرکشو گفته و مراد ان داشته که لفظ سر سوی الف نکو است پس سر شد به تخصیص و ترکیب و
تحلیل و تصحیف بالبینه اتصالی و گفته یعنی لی اقتاب و لفظ اف حاصل کرده بتحلیل
و ترکیب تخصیصی نظر با فنا و ترکیبی از اعمال تسهیل است بلفظ لی و انتقاد مبهم

واسقاط عینی گوهر دوم اسقاط مثلی چنانکه در اسم عتبه و شهر و شرف سکانت
امید حاصل از آن ماه پر عنایت یعنی زاب کش و یعنی نیافت ثانیاً اولاً بعبارت عجمت
اب اغتنب حاصل کرده چنانکه در اسم اعتبار و زنالیف امتزاجی مبین کشت و یعنی آب کهرش
از لفظ آب که بتخصیص اشتقاقی در ماده حاصله مشار الیه شد الف اسقاط یافت که بانتقاد
مبهم اشارت بان رفته و کشش یعنی نافرمان مشعر باسقاط مثلی است و یعنی نیافت آب
گفته و های ملفوظی بدست آورده باسلوب حسب فی وانتقاد مبهم اسقاط عینی ثانیاً از ماه شب
خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری و تلمیح و ترادف به یعنی آب لفظ سر حاصل کرده به تخصیص
وانتقاد مبهم و تبدیل و گفته کشو یعنی و ترکیب و تحلیل تصحیف دال و اشتهر که بای موحده
کسو عبارت از آن اسم است پس الف بدست آمده بانتقاد و طرق و اسلوب حسب فی و از
احصائی و گفته فی آفتاب حرف سین را که بتحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح انتقادی فنا
عبارت از آن است از درجه اعتبار انداخته باسقاط مثلی در خصوصیت لفظ را بدست آمده و یعنی حرف
تشبیه یا ثالثاً از آن ماه یعنی زاب کرش گفته و از ماه شهر خواسته باشتراک و از آب
باسلوب حسب فی و بمیان های ملفوظی است و کشش یعنی نافرمان مراد است که های ملفوظ
از شهر اسقاط یافته و یعنی فی گفته و یای تحتانی گرفته بتحلیل و ترکیب تخصیصی و انتقاد مبهم
و بعبارت فنا فای ملفوظی تحصیل نموده بترکیب و قلب و تشبیه سکانت دوم

قلب و این در اصطلاح ارباب این صناعت عبارت است از تغییر ترتیب حروف یا کلمات
حاصله و این تغییر اگر در مجموع حروف علی الترتیب واقع شود آن را قلب کل خوانند و الا قلب بعض
گویند و اگر در دو کلمه یا بیشتر صورت گیرد آن را قلب کلی نامند پس این عمل منقسم شد به سه قسم
و این سه را به سه گوهر از آتش یافته گوهر اول قلب کل چنانکه در اسم یاسین و عود
و مناف سیم گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی ز آفتاب
اولا از آن ماه نیمی گفته و یای تحتانی مراد داشته خواه نیمی اسمی باشد خواه از یک با اشتراک و
اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم ز آب سرکش گفته و مراد از آن واو داشته که سر لفظ آب که آب عبارت از آن است
سوی او ست که از کش و ترکیب و تحلیل و تصحیف حاصل شده و اسطه تالیف اتصالی گشته و نیمی ز آفتاب
تا آب لفظ این بیت آورده به تحلیل و ترکیب و انتقاد مبهم و قلب کل ثانیا ماه پر ع گفته و پیچ گرفته
به ترادف و تلمیح انتقادی و تخصیص و تبدیل و تاب نیمی ز آب گفته و لفظ دو را که با انتقاد مبهم
و اسلوب حرفی به دست آمده مقلوب کرده و به عبارت سرکش یا بی قارسی که سر عبارت از آن است
از ماده حاصله ساقط کرده ثالثا حاصل گفته و سیم گرفته به تحلیل و تکرار اسلوب حرفی و از آن
ماه نیمی ز آب سر گفته و یا به دست آورده با اشتراک اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و ترادف و انتقاد مطلبی
و تبدیل موت گرفته به تلمیح و نون سمی اراده نموده با اشتراک و تسمیه و گفته کشو نیمی لی واز
سوخته کما مر و از آن که ترکیب دو نون نفی یا جزوی از فعل حاصل شده لا خواسته به ترادف

و مراد از این عبارت آنست که الف در آخر حروف حاصل باشد بانتقاد مبهم و تالیف اتصالی
که سه عبارت از آن است و به عبارت آفتاب فارسی مکتوبی تحصیل نموده بترکیب و قلب کل تسمیه
گوهر دوم قلب بعض چنانکه در اسم عبس گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب یعنی زاب
کرش و یعنی نیافت آب به عبارت ماه پر ع را حاصل نموده بترادف و تلمیح و تسمیه و تصحیف و تحلیل
و تالیف امتزاجی که لفظ پر اشارت بآن میکند و بلفظ آب قلب بعض آن خواسته پس از ع شد و یعنی آ را
گفته و بای موحده گرفته به تصحیف و انتقاد مبهم و به عبارت کرش الف که مشار الیه انتقادی از حروف است
حاصل انداخته گوهر سوم قلب کلی چنانکه در اسم عرب گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب
یعنی آب کش و یعنی نیافت آب پر ع تا گفته و عیر خواسته به تصحیف و تحلیل و قلب کلی که مقصود بالتمثیل
است چه بر کلمه السیف علیحده و عین علیحده و بای فارسی آن بانتقاد مبهم و تصحیف انتقادی یعنی آب
میسر باشد از ماده حاصله ساقط گشته باسقاط مثلی که در مصرع نافرمان مثبت است از آن و یعنی
نیافت آب گفته و بای فارسی تحصیل کرده بانتقاد مبهم و اسقاط عینی طمع برای شناخت لب و بای
فارسی توسل بای عربی جستن از بهر آنست که درمیان این هر دو تجاوری است اتفاقی و تفرقه است صفاتی
و لهذا هر دو را یک نام است و ازین جاست که بعضی گروه اصحاب این صناعت حضرت عرفان دستگاه زبده
اصحاب آن گاه جناب سامی مولوی عبد الرحمن جامی در رساله منثور که بین الجمهور متعارف و مشهور است
در مثال اسم محسن باسقاط لفظ حسن که بجیم فارسی است از ماده چشم عین لفظ حسن خفیف اختیار کرده

که شش بجیم تازی بنای تنکیر و حرف رابطه است و تحلیل و ترکیب افاده مطلوب کرده

لمعه در بعضی از صور احتمال قلب و تألیف اتصالی هر دو باشد چنانکه در اسم سبا و قباب

وابا و دو کوس گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب یعنی اسب سرکش و یعنی یافت اولا

از ماه یعنی گفته و من مسمی را راه کرده باشتراک و اسلوب اختصاری و انتقاد مبهم و از اسب سرکش و گفته و با

خواسته بتخصیص ترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد مطلقی تالیف اتصالی که سوا افاده آن میکند

یا بانتقاد طرفی و تالیف اتصالی که مقصود آن خواهد بود و چون حرف اول کلمه دو حرفی در آخر

و آخر آن اول در آمده بعینه صورت قلب کل دارد پس از احتمال آن خالی نبود بنا یا از ماه یعنی گفته

و قاف مسمی خواسته بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و بعبارت از اسب سرکش با خواسته

چنانکه گذشت و به یعنی یافت اب یا بای مسمی بتخصیص انتقاد مبهم و اسقاط یعنی ثالثا لبا از ماه یک خواسته

باشتراک و اسلوب اختصاری الف گرفته یا باسلوب اسمی یعنی از اسب سر گفته و با خواسته چه نیمه اسب ثبت

است بانتقاد مبهم و چون در اول در آید عملی که مقصود با تمثیل است آمده گشاید و کشو یعنی یافت اب گفته

و لفظ آمده حاصل کرده چنانکه در عمل اسقاط در اسم قباد گذشت ثالثا از آن ماه یعنی گفته و کاف

گرفته باشتراک و اسلوب اختصاری و انتقاد مبهم از اسب سرکش گفته و از اسب خواسته بترادف و سین

آن که مشار الیه انتقادی است در آخر خواسته که لفظ کشو بترکیب و تحلیل و تصحیف افاده آن کرده لمعه

قلب در بعضی از صور ارقام هندسی نیز واقع شود و آن در رقم دو و شش و هفت و هشت شد

چه هرگاه هندسه دو و هفت را بگردانند تعبیه بصورت کشش و هفت بر آید لذا با لعکس وقوع
اینها است قلب عشر اثبات اینها چنانکه در اسم رفیع و خفی سه کشت امید حاصل از آن ماه عنایت
تیهی اب سرکش و تمی بیافت اثبات اولا حاصل از آن ماه پر گفته و رای مهمله گرفته تبرادف تلمیح انتفاء
وجع تاب گفته و فا تحصیل نموده تحلیل اسلوب حرفی و اسلوب رقمی قلب و قسمی از تبدیل که در محل
خود مذکور شده و به تیهی اب سرکش یای تحتانی خواسته با نتفاء مبهم و تسمیه انتفاء مطلقی اسقاط
عینی و تیمی لی افتاب گفته و یمی خواسته تحلیل در ترکیب اوفق و تلمیح و تبدیل از آن
عین مکتوبی اراده کرده باسلوب حسابی ثنا بنیا ماه پر ع تاب گفته و رقم را مهمله و عین مکتوبی را
که تعداد مذکور شده مقلوب ساخته پس اول شصت و دوم هشتاد شد و از آن خا معجمه و فا
بهم رسید نیمی اب گفته و یای تحتانی گرفته با نتفاء مبهم تکرار اسلوب حسابی و سرکش گفته و بای فارسی
حاصلکه با نتفاء مطلقی شمار الیه گشته از درجه اعتبار انداخته باسقاط عینی و باشد که قوله تیهی زاب سرکش تمام
واسطه تحصیل یای تحتانی شود چنانکه در اسم رفیع مشتبه و بقوله تیهی بیافت یای فارسی اسقاط یافت
باسقاط مثلی خاتمه یزدان سپاس که این رساله بانجام رسید و نزد طبیعت سرباطنیان کشید شوق
که عمری خرد و اندیشه بها کاری داشت نقش قدم راه دل احسنت نقد بکرد و دل که دلی از جوی
بیمر و نفسها می خست سر از گریبان ستایش بر آورد در انصاف دوستان چشم محقق نیست
که هر چند مرتبه سی این نشاندان طنابی زور شمس تنگ یک بیت خیالی از تکلفی نخواهد بود اما اگر

وری بخرام آید و چشم بمانشا بگشاید وا رسد که تا ممکن بوده پا از دایرهٔ احتیاط بیرون نکشیده‌ام و بقدر وسع پیرامون آن محذور نگردیده باری اگر بدامنگیری تقاضای وقت اتفاق افتاد مجبورم و در محکمهٔ انصاف معذور

مثنوی

مستانه نرفته‌ام درین راه
هشیارم و زین طریقه آگاه

پیوند خرد بمن درین فن
مانند صبا و گل بگلشن

یک چند من و دل و دو دیده
بودیم بصبر پا کشیده

یک چند بعرصه گاه ایام
دست و قلم زدند صد گام

در حجره که بود خالی از غیر
من مانده و فکر تم جهان سیر

در گوشه که بود چون لم صاف
اندیشه دویده قاف تا قاف

من با دل خود فسانه پرداز
دل با خرد آنچنان فسون ساز

چون صفحه شکست رنگ بر رو
چون خامه نهاده سر بزانو

بر دست سخن نگار بستم
گلدستهٔ صد بهار بستم

تخمی که درین زمین فشاندم
صد نخل بر آسمان رساندم

دامی که درین میانه چیدم
صد مرغ ز عرش وا کشیدم

چون طرح جبین تمام کردم
با شاهد دل پیام کردم

کز منظر قدس سر برکن	قطعه تاریخ طبع	ور جلوه بطالبان خبر کن
از چهره خود نقاب بردار	از نتایج فکر محمد	وز پیش سخن حجاب بردار
این نامه که کرده ام تمامش	عبد الکریم متخلف	برگوی ز سال اختتامش
انشا بجان فزای دل نام	بلند اقبال مصنف این رساله بتجربه عدد لفظ دو زیستی	زد نغمه بهار باغ ایام ۱۲۶۳
طبع شد این نسخه که هر سطر آن بهره ام ارد ز زیستی نیست لیک	تمام شد	بهتر از سرخوشه آب حیات سال گفتم لوح محفوظ نکات

فقره چند در تقریظ این رساله از نتایج طبع دراک سخن سنج بی نظیر زمانه مولا بخش نام قلق تخلص

گوش شنیدن کجاست چشم تماشا کجاست	خاطر مشکل پسند طبع شناسا کجاست

نمک چشان مائده سخن را صلا و نغمه سنجان محفل کمال را ندا افسرده طبعان را اهتزاز و پاس سرشتان را
مژده دلنواز بیابان نورد شوق را شکیب و ورگران بساط انس را خاطر فریب عنقای نظر و فیق
را دام و حی نارسا را تیزی گام غنودگان خواب غفلت را حیله بیدار و مخموران درد و ذهول را
وسیله هوشیاری یعنی ناظوره فکر فرمانفرمای وسعت آباد معنی آرای و سرآرای کشور عبارت
پیرای معنی نسخه کون نهاد و سرلوح صحیفه تکوین و ایجاد و زنگ زدای آئینه فصاحت طراح
نگارخانه بلاغت اگر سخن را مژده زیورارای فصاحتش نبودی در تنگنای لب نهان
نگنجیدی و اگر علم را نوید کام بخشی ضمیرش نرسیدی در سینه نا نمودی. اگر اثر شوخی مضامینش
نبودی عشوه گری یوسف زلیخا را دل نربودی اگر طراوت عبارتش

آب نو عروسی اش جلیل گلزار نشدی اگر رنگ آمیزی خیالش صفت بهار را پایه رنگینی از کجا است
و اگر صفای خاطرش را ندیده حیرت بساط آئینه چرا است حصر قلم رزم نگارش شیر نیستان در نعره
زدن و فریاد برکشیدن از رشک نقطه خامه بزم نویسش زهره در نوا در دیدن خاطر والای وقت
پسندان را نوید رسائی جناب سامی لوی امام بخش صهبائی حسب صفا سلمه الله تعالی کز سنج و جلوه نگاه دلکش
و هوش ربا بست عالمی دارد که دیدنی است هنگامه آراست که نگرستنی صاحب نظری باید که تماشا نماید
و اهل دل شاید که گوشه خاطر خود را برای جلوه او بیاراید الغرض ما آن هرزه درای قلق دیوانه مزاج ابکم
انصاف سرشتی می‌جوید که لختی نظر تامل برگمارد و عکس سوادش را در آئینه خاطر درآرد که از یک شعر ملا کوبی
چه جلوه‌های طور سوز از وادی امین خیالش رسیده اند هر چند بلای مذکور عنان سخن به اندازه طاقت
دو اسپه دوید و نفس سخن سنجی را بکار برد لاکن زیاده از سعی و همت اسمان از پرده فکرش رنگ جلوه
آخر کار ناچار شده عذر واماندگی بر زبان راند و این جناب فیض انتساب که پایه بزرگیش بر فرق حد لقب
طرازان سخن گستر و باد و توسن فکر را مهمیز زده قریب پنجاه صد بیکر از این وادی بدام صید درآورده چون این نسخه
مرغوب برای حسن تصحیح نقح بزیور طبع آوردند قطعه تاریخ را از سراپرده خاطر فاتر خویش بنگونه طراز داوم

قطعه تاریخ

چون گرفت این نسخه زیبا ز نقش طبع [illegible]
طبع اهل فهم خواهد شد ز حال طبع او
هاتف غیب از نوای ... درویش قلق
مخزن اسرار پنهان گفت سال طبع او

سنه ۱۲[illegible]

وقوف کار ذی علم علیه

فقره چند از کار فرمای مطبع رساله ملا کوکبی را که غرابت اشعار دستاویزه

مسمی است بزیور طبع می پوشانیم و در پهلوی مخزن اسرار نسخه می نشانیم

تا از مطالعه این هر دو نسخه بر دیده وران روشن گردد که مصنف آنها با صف

دعوی ملکیت از اثاث البیت چه چندان تمتع روزی نشد و بانی بنای سخن

صهبای نادره فن انهمه بر نفاستش دست یافت که روح کوکبی را

با آنکه در ریاض فردوس بر سندس و استبرق در برد و بهار

نجران در نظر دارد آب حسرت در دهن گردیده باشد چون حصول این نعما

از مواهب غیبی و محض از نتایج طبع آن مورد فیوض لاریبی است اجرای

این همه اعمال در بیت مصنف بدان ماند که خانه پیچی را تقربی

از خود نماید و تحریک بلند نامی از مال خویشتن پیدا نماید و رمز شناس داند

که هر چند ازین بستن هنگامه رونق آن کارخانه گرمی می پذیرد لیکن کدخدا را

بر ملکیت سقف و جدارش سر با کدام تفاخر صورت میگیرد والعهدة المستعان و علیه التکلان

در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی سر نامها نام تست * نعیم دو عالم ز انعام تست * همه اصل پنهان و پیدا توئی *
گشاینده هر معما توئی * ز اعمال نیک آنچه آید ز کس * بهر دو سرا ذکر نام تو بس *
بنام تو این نسخه پرداختم * ز یک بیت چندین عمل ساختم * توئی روز و شب واقف حال من *
پسندیده خود کن اعمال من * خدایا بحق نبی و وصی * ز رحمت ببخشای بر کوکبی *
بعد از ادای ثنا نموده میشود که مطلعی بصنعت تعمیه گفته شده بود متضمن قواعد مشهوره مشتمل بر
اسامی چون از ذات شریف مخترع لطیف آن شاه بیت قصیده شهریاری و آن مطلع دیباچه
کامگاری که مجمع آثار عدل و جامع اطوار فضل است و نام خجسته فرجامش خورشید وار
از مطلع این معما طلوع می نماید عبدالله خان در عهد ابد بی نظیرش اهل دل دانسته اند دل زر رسم
تاجداران معما قیمت نکسته اند قبول اثر یافته بود امید که اثر قبول یابد و منه الاجابة والتوفیق
تعریف معما کلامی که باشد معنا بود بر اسمی دلالت ایما بود تقسیم اعمال بدانکه اعمال معمائی
سه قسم است تحصیلی و تکمیلی و تسهیلی تحصیلی آنست که مختص باشد به تحصیل حروف و تکمیلی آنکه

ترتیب

ترکیب و تکمیل حروف حاصل آید و تسهیل آنکه قاف از ده او و عاشر او و بجهت ... دولت
دو قسم سابق و این چهار است انتقاد و تحلیل ترکیب تبدیل انتقاد اشارت کردن است
ببعضی اجزاء لفظ بعبارتی مشعر چون لفظ صدر و قلب و ذیل و پای و اراده اول و میان و آخر چنانکه
در اسم قاسم و قاسمی گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب یعنی ز اسب کش و نیم ناف آب
پوشیده نماند که از عبارت از آن ماه یعنی قاف مسمی خواسته شده بوسیله ترادف و تلمیح و دو قسم
حسابی آن سلوب حرفی و سلوب حسابی است و از عبارت ز اسب کش الف مسمی خواسته
شده بوسیله ترادف و انتقاد که مقصود با تمثیل است چه اسقاط و از عبارت نیم ناف لفظ
سم خواسته شده و بپای تنکیر سمی اراده شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و تبدیل
و تمامی هر یک از آن دو اسم بدو عمل است تخصیص و ترادف و تلمیح و حساب و انتقاد و اسقاط
و تحلیل و ترکیب و تبدیل تألیف و تسمیه مخفی نماند که تعیین یا باعتبار افراد نوعیه است تخصیص
بهمین قیاس کن باقی را تحلیل عبارتست از آنکه لفظی را که بحسب معنی شعری مفرد دارند
باعتبار معنی معانی متجزی شمارند برابر است که از آن اجزاء لفظ مراد و با معنی چنانکه در اسم
حبیب و آل آمل گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب یعنی ز اسب کش و نیم ناف آب
پوشیده نماند که از عبارت گشت امید حاصل مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل که مقصود
با تمثیل است و تسمیه از عبارت حاصل از آن ماه یعنی پای مسمی خواسته شده

بوسیلهٔ اسلوب انحصاری و تلمیح و ترادف و انتقاد و تالیف اتصالی که موقوف است
کلمهٔ اصل است پیوسته شد بآن جا حاصله و از عبارت از آب بمرکش یا بی مسمی خواسته
شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت
اب یا مسمی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم بهنه عمل
است تخصیص تحلیل تسمیه حساب تلمیح ترادف انتقاد تالیف اسقاط ثانیا از
عبارت از ان ماه نیمی الف مسمی خواسته بوسیلهٔ ترادف و تلمیح و تسمیه انتقاد
و از عبارت از آب سرکش با مسمی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و اسقاط
و از عبارت نیمی نیافت آب لام مسمی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل
که مقصود بالتمثیل است و ترکیب و ترادف و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب
اسمی و تمامی این اسم بیازده عمل است ترادف و تلمیح و تسمیه و انتقاد و تخصیص و
اسقاط و تحلیل و ترکیب و تبدیل و حساب و تالیف ثالثا از عبارت از ان
ماه نیمی الف مسمی خواسته شده چنانکه در اسم اول تعیین یافت و از عبارت
از آب سرکش میم مسمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف و انتقاد و اسقاط و اسلوب
حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب لام مسمی خواسته شده چنانکه در اسم اول مذکور
شد و تمامی این اسم بیازده عمل است تخصیص ترادف تلمیح تسمیه انتقاد

استقاط حساب تحلیل ترکیب تبدیل تالیف ترکیب عبارت است از آنکه دو لفظ
یا بیشتر که معنی شعری مفرد نبوده باشند باعتبار معنی معمائی مفرد دارند بشرط آنکه
مراد از و معنی باشند نه لفظ چنانکه در اسم انس و امین کشتنامید حاصل از آن ماه
پر عتاب نیمی زاب بکشش و نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت نیمی اب
سرکش الف میمی خواسته شده بوسیلهٔ انتقاد و تسمیه و استقاط و از عبارت نیمی نیافت آب
لفظ نس خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و ترکیب که مقصود با تمثیل است و ترادف
تلمیح و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم بده عمل است انتقاد تسمیه استقاط تخصیص
تحلیل ترکیب ترادف تلمیح تبدیل تالیف ثانیا از عبارت از آن ماه نیمی الف سمی خواسته
شده بوسیلهٔ ترادف و تلمیح و تسمیه و انتقاد و از عبارت از آب سرکش میم خواسته شده بو
ترادف و انتقاد و استقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ ین خواسته
شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و انتقاد و ترکیب که مقصود با تمثیل است قلب و تمامی این
اسم بیازده عمل است تخصیص ترادف تلمیح تسمیه انتقاد استقاط حساب تحلیل ترکیب قلب
تالیف تبدیل عبارت است از بدل کردن بعضی حروف به بعضی بشرط آنکه استقاط
فاسد و تحصیل کاین بیک عبارت باشد چنانکه در اسم شمسی و مهری و غیبی سه
کشتنامید حاصل ز آن ماه پر عتاب نیمی زاب سرکش و نیمی نیافت آب

پوشیده نماند که از عبارت نهی نیافت آب این اسم خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل
و ترکیب و ترادف و انتقاد و تبدیل که مقصود بالتمثیل است تا می هریک از این اسم
بشش عمل است چنانکه مذکور شد اعمال تحصیلی هشت است تخصیص و تخفیف و تسمیه و تلمیح
و ترادف و اشتراک و کنایه و تصحیف و استعاره و تشبیه و حساب تقلیب و تخصیص عبارت است
از ذکر کردن بعضی از حروف بتصریح و اراده آن نمودن بوجهی از وجوه چنانکه در اسم
اسمی و امان گشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب نهی زاب سرکش و نهی نیافت آب چه
پوشیده نماند که از عبارت نهی آب سرکش الف مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص که مقصود
بالتمثیل است و انتقاد و تسمیه استقاط و از عبارت نهی نیافت آب لفظ سمی خواسته شده بوسیله تخصیص
و تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و تبدیل و تا می این اسم بده عمل است تخصیص ترادف تلمیح تسمیه
انتقاد استقاط ترکیب تحلیل تبدیل تالیف و تا نیافت نهی عبارت از آب سرکش الف مسما خواسته شده چنانکه
و اسم اول و از عبارت نیافت آب لفظ امان خواسته شده بوسیله تخصیص که مقصود بالتمثیل است و
تحلیل و ترادف و تالیف تا می این اسم هفت عمل است تخصیص و انتقاد و تسمیه و استقاط
و تحلیل و ترادف و تالیف تسمیه و قسم است قسم اول عبارت است از ذکر کردن اسم حرف و اراده
مسمای ان چنانکه در اسم حسام گشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب نهی زاب سرکش و
نهی نیافت آب چه پوشیده نماند که از عبارت گشت امید حا مسمی خواسته شده بوسیله

تخصیص و تحلیل وقسم اول تسمیه که مقصود با تمثیل است و از عبارت حاصل ازان ماه یعنی بین
مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و انتقاد و تالیف اتصالی که مودای کلمه وصل است
پیوسته شده بین بجا حاصل و از عبارت نعا اب کش الف مسمی خواسته شده بوسیله ترادف
انتقاد و اسقاط و از عبارت یعنی نیافت اب هیم مسمی خواسته شده بهین عمل و تمامی این اسم
عمل است تخصیص تحلیل تسمیه حساب و انتقاد و تالیف ترادف اسقاط قسم دوم اشاره است
بمسمی دارادهٔ اسم او چنانکه در اسم اسلام وسلام کشت امید حاصل زان ماه پر غنا یعنی زاب
سرکش و یعنی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت حاصل زان ماه الف مسمی خواسته شده
بوسیله تخصیص و تحلیل از عبارت یعنی از اب سرکش سین مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب
حرفی و انتقاد و اسقاط و از عبارت یعنی نیافت اب لام ملفوظ خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل
و ترکیب ترادف تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب اسمی قسم ثانی تسمیه که مقصود با تمثیل است
و تمامی هر یک ازین دو اسم بیاده عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب ترادف
تلمیح تبدیل تسمیه تالیف تلمیح عبارتست از تعیین کردن حرفی یا بیشتر که در محل مشهور مسطور باشد
یا مذکور چنانکه در اسم بهمن و موسی و عیسی کشت امید حاصل زان ماه پر غنا یعنی زاب
سرکش و یعنی نیافت اب پوشیده نماند که از عبارت ازان ماه یعنی با مسمی خواسته شده بوسیله
اسلوب انحصاری و تلمیح که مقصود با تمثیل است و ترادف انتقاد و از عبارت ازاب

سرکش با مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب
لفظ من خواسته شده بوسیله تنصیص و تحلیل و ترادف و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم بنه عمل است
حساب تلمیح ترادف انتقاد و اسقاط تنصیص تحلیل تبدیل تالیف و ثانیا از عبارت حاصل ازان ما و مسمی
خواسته شد و بوسیله تحلیل و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی از آب سرکش و او مسمی خواسته شده بوسیله
انتقاد و اسلوب حرفی و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ سی خواسته شده بوسیله تنصیص و
تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح که مقصود بالتمثیل است و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم بده عمل است
تنصیص تحلیل حساب انتقاد و اسقاط ترکیب ترادف تلمیح تبدیل تالیف و ثالثا از عبارت حاصل
ازان ما عین مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی از آب
سرکش با یا مسمی خواسته شده بوسیله تنصیص و انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب
سی خواسته شده چنانکه مذکور شد و تمامی این اسم نیز بده عمل است حساب انتقاد اسقاط تنصیص
تحلیل ترکیب ترادف تلمیح تبدیل تالیف ترادف عبارت است از ذکر لفظی و اراده لفظی
دیگر بواسطه مفهومی که هر یک ازین دو لفظ بازاء او موضوع باشد چنانکه در اسم امام و تخمیس سر
گشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب نیمی از آب سرکش نیمی نیافت آب پوشیده نماند
که از عبارت ازان ماه نیمی لفظ ام خواسته شد بوسیله تنصیص و اسلوب انحصاری و انتقاد و تسمیه
و ترادف که مقصود بالتمثیل است و از عبارت از آب سرکش الف مسمی خواسته شده بوسیله

ترادف

ترادف و انتقاد و اسقاط و از عبارت یعنی نیافت آب مبهم معنی خواسته شده بهمین سه عمل
و تمامی این اسم بهفت عمل است تصحیف حساب و انتقاد و تسمیه و ترادف و اسقاط و تالیف
از عبارت یعنی از آب سرکش لفظ نخ خواسته شده بوسیله تصحیف اسلوب فی و انتقاد و اسقاط
این اسم بشش عمل است تصحیف حساب انتقاد ترادف اسقاط تالیف اشتراک عبارت
است از ذکر لفظی که بازای دو معنی یا زیاده موضوع باشد و اراده غیر آن معنی که بحسب
معنی شعری مراد بوده باشد چنانکه در اسم راعی کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب
یعنی از آب سرکش و یعنی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت حاصل از آن ماه راز سی خواسته
بوسیله ترادف و تلمیح و از عبارت یعنی از آب سرکش الف سی خواسته شده بوسیله تصحیف
و انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت یعنی نیافت آب لفظ عی خواسته شد بوسیله تصحیف و تحلیل
و ترکیب و ترادف و اشتراک که مقصود بالتمثیل است و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم
بیازده عمل است تصحیف ترادف تلمیح انتقاد تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل تالیف
کنایت بر دو قسم است قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بواسطه معنی
که موضوع له لفظ مراد باشد و لفظ مذکور را برای ان وضع نکرده باشند و قسم دوم ذکر لفظی
است و اراده لفظی دیگر بوسیله معنی نه انکه دلالت اول بر ثانی بطریق تسمیه و تلمیح
باشد اما قسم اول چنانکه در اسم سیف و سیده کشت امید حاصل از آن ماه تیغ

نیمی از آب کرکش و نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت حاصل از آن ماه بی خوا
شده بوسیله اسلوب انحصاری از عبارت نیمی از آب کرکش لفظ الف خواسته شده بواسطه تخصیص
و انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب اسقاط لام کرده شده از لفظ الف بوسیله
انتقاد و کنایت که مقصود بالتمثیل است و تمامی این اسم هفت عمل است تخصیص حساب
انتقاد و تسمیه کنایت اسقاط تالیف یا ثنا از عبارت ماه لفظ سی خواسته شده بهمان طریق
و از عبارت نیمی از آب کرکش لفظ دو خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و اسقاط و اسلوب
حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب اسقاط واو کرده شده از لفظ دو بوسیله انتقاد و کنایت که
مقصود بالتمثیل است و تمامی این اسم شش عمل است تخصیص حساب انتقاد کنایت اسقاط
تالیف تصحیف دو قسم است قسم اول وضعی است و آن عبارت است از ایراد لفظی که مفهوم آن
دلالت داشته باشد بر تغییر صورت رقمی لفظ یا حرف همچو کاف تشبیه و عبارت تشبیه و قسم دوم جعلی است
و آن عبارت است از آنکه بوسیله الفاظ سیاق کلام دلالت بوده باشد بر تغییر صورت کتابی و در این اسم
است از ذکر لفظ همو با اثبات دل چنانکه در اسم رجب و با باده گشت امید حاصل از آن ماه به عتاب
نیمی آب کرکش و نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت ماه رجب خواسته شده بوسیله ترادف و تلمیح
و از عبارت نیمی از آب کرکش و ترکیب بین کش و عطف لفظ جب خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و
تحلیل و تصحیف که مقصود بالتمثیل است ترادف و اسلوب حرفی و تالیف اتصالی و تمامی این اسم

بهشت عمل است ترادف و تلمیح و تخصیص و انتقاد و تحلیل و تصحیف و حساب و تالیف و تاثیا

از عبارت از ان ما نهی یا اسمی خفی است شده چنانکه در اسم بهمن تعین یافت و از عبارت ان

است سرکش و ترکیب شین کش با واو عطف بلفظ با خواسته شده بوسیله تخصیص و ترادف و انتقاد

و تحلیل و تصحیف که مقصود بالتمثیل است و تبدیل و تمامی این اسم به عمل است تخصیص حساب و تلمیح و

ترادف و انتقاد و تحلیل و تصحیف و تبدیل و تالیف استعاره و تشبیه عبارت است از ذکر لفظی از او

حرفی بواسطه مشابهت صورت کنایی بشرط آنکه مشابهت تام باشد تا ذهن از مذکور بمقصود

بآسانی انتقال نماید چنانکه در اسم اویس و قیس کشت هید حاصل از ان یا و بر عقاب

نهی را سرکش و نهی یافت است پوشیده نماند که از عبارت از ان ما ه نهی لفظ او خواسته شده بوسیله

اسلوب الحصاری و انتقاد و تسمیه و ترادف از عبارت از ابکش لفظ یا خواسته شده بوسیله

تخصیص و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و تسمیه از عبارت نهی یافت اسب لفظ لیس خواسته

باراده تبدیل الف لفظ با بحرف سین که باعتبار عمل تلمیح افتاب عبارت از روست بوسیله تخصیص

و انتقاد و تحلیل و ترکیب و تسمیه که مقصود بالتمثیل است و تلمیح و تبدیل و تمامی این اسم بیازده

عمل است تخصیص انتقاد و تسمیه و ترادف و اسقاط و تحلیل و ترکیب و تشبیه و تلمیح و تبدیل و تالیف تاثیا

از عبارت از ان ما و نهی و قاف خواسته شده چنانکه در اسم قاسم تعین یافت و تعین لفظ لیس

بطریقی که مذکور شد و تمامی این اسم بدوازده عمل است ترادف تلمیح حساب تخصیص

و تمامی این اسم به دوازده عمل است ترادف تلمیح حساب تخصیص انتقاد اسقاط تسمیه

تحلیل ترکیب تشبیه تبدیل تالیف اعمال حسابی پنج است اسلوب اسمی آن عبارت است

از ذکر اسم عددی و اراده آن عدد چنانکه در اسم مقبل سلیم گشت امید الخ از عبارت حاصل از ان

ماه نهی میم سمی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص تحلیل و اسلوب حرفی و قاف سمی خواسته شده

بوسیلهٔ ترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و از عبارت از اب شش ها ی سمی خواسته

بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و اسقاط و از عبارت نیسی نیافت الف لام سمی خواسته شده

بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب اسمی که مقصود بالتمثیل است

و تمامی این اسم است به عمل تخصیص و تحلیل و حساب و ترادف و تلمیح و انتقاد و اسقاط و ترکیب

و تبدیل و تالیف اسلوب حرفی و آن اشارت کردن است بحرفی یا بیشتر و اراده عدد آن چنانکه در

اسم او هم گشت امید الخ از عبارت از آن ماه الف سمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف و تلمیح و تسمیه و

انتقاد و از عبارت از اب کش نقطه ده خواسته شد بوسیلهٔ تخصیص انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی

که مقصود بالتمثیل است از عبارت نهی نیافت آب میم سمی خواسته شد بوسیلهٔ ترادف و انتقاد و اسقاط

و تمامی این اسم به هشت عمل است ترادف تلمیح تسمیه تخصیص انتقاد اسقاط تالیف اسلوب

احصائی و آن عبارتست از ذکر احوال و اوصاف عددی و اراده آن عدد چنانکه در اسم

قطب گشت امید الخ از عبارت از آن ماه نهی قاف سمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف و تلمیح

واسلوب

و اسلوب حرفی و اسلوب انحصاری که مقصود بالتمثیل است و از عبارت از اب کرش قطا همی خواسته

شد بوسیله تخصیص انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت همی نیافت آب یا همی خواسته شده بوسیله

تخصیص انتقاد و اسقاط و تمام این اسم بهفت عمل است انتقاد و تلمیح حساب انتقاد اسقاط تخصیص

تالیف اسلوب انحصاری و آن عبارت است از ذکر معدودی که حصر آن در عدد معین مقرر و مشهور باشد و اراده

آن عدد چنانکه در اسم شاه سه گشت امید الخ از عبارت از آن ها همی شش سی خواسته شده بوسیله

تخصیص اسلوب انحصاری که مقصود بالتمثیل است و اسلوب اسمی و تلمیح و ترادف و انتقاد و از عبارت از اب

کرش الف سی خواسته شده بوسیله ترادف و انتقاد و اسقاط و از عبارت همی نیافت اب یا سی خواسته

شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و تمام این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تلمیح ترادف

انتقاد اسقاط تالیف اسلوب رقمی و آن عبارت است از اشاره کردن بعضی از ارقام هندسی

بوجهی که ذهن انتقال نماید بعددی که آن رقم برای آن عدد تعیین یافته است

و این قسم بیرون نیاید ازین رساله اعمال تکمیلی سه است تالیف اسقاط قلب تالیف

عبارت است از جمع کردن اجزاء متفرقه و این بر دو قسم است قسم اول اتصالی و آن

عبارت است از هم پیوستن اجزای ظرفیت و مظروفیت چنانکه در اسم کاش سه گشت الخ

پوشیده نماند که از عبارت همی از اب الف سی خواسته شده بوسیله تخصیص

و انتقاد و از عبارت کرش همی نیافت تقدیم کاف خواسته بر الف حاصله

بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و تالیف اتصالی که مقصود بالتمثیل است و اسقاط واو کوده شده و
از لفظ شوکه ترکیب شین کش بواو عطف حاصل شده بوسیلهٔ انتقاد و تمامی این اسم به پنج عمل است
تخصیص انتقاد و تحلیل تالیف اسقاط قسم دوم امتزاجی و آن عبارت است از اجتماع اجزاء بدخول بعضی در بعض
چنانکه در اسم سعید گشت امید الخ پوشیده نماند که از عبارت ماه برج لفظ سعی خواسته شده بوسیله
تخصیص اسلوب انحصاری و تحلیل و تالیف امتزاجی که مقصود بالتمثیل است و از عبارت تاب یعنی
از اب سرکش دال مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص انتقاد و اسلوب حرفی و قلب و اسقاط و
تمامی این اسم به هفت عمل است تخصیص حساب تحلیل تالیف انتقاد قلب اسقاط اسقاط عبارت
است از عدم اعتبار حرفی یا زیاده و این دو نوع است نوع اول عینی و آن عبارتست از آنکه
منقوص در ضمن منقوص منه تعین یافته ساقط شود دوم مثلی و آن عبارتست از آنکه منقوص
در غیر منقوص منه تعین یافته اسقاط یابد اول چنانکه در اسم مونس و کیاسه گشت امید الخ
پوشیده نماند که از عبارت حاصل از آن ماه میم مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و اسلوب حرفی
و از عبارت یعنی الخ اب سرکش واو مسمی خواسته شده بوسیله انتقاد و اسلوب حرفی و اسقاط که مقصود
بالتمثیل است و از عبارت یعنی نیافت الخ لفظ نس خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف
و تلمیح و انتقاد و تبدیل تمامی این اسم به ده عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد و اسقاط ترکیب
ترادف تلمیح تبدیل تالیف ثانیا از عبارت یعنی از اب سرکش لفظ کی خواسته شد بوسیله

تخصیص

تصحیف و انتقاد و اسلوب حرفی و اسقاط که مقصود با تمثیل است از عبارت نهی نیافت آب الف مسمی خواسته شده بوسیله تصحیف انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم پنج عمل است انتقاد حساب اسقاط تصحیف تالیف قلب و آن عبارتست از تغیر ترتیب حروف یا کلمات و این نوع است اول آنکه حروف علی الترتیب منقلب گردد و آنرا قلب کل خوانند دوم آنکه حروف نه بترتیب منقلب گردد و آنرا قلب بعض نامند سوم آنکه کلمات منقلب گردد و آنرا قلب کلی گویند اما آو ل چنانکه در اسم وفا و وفی گشت امید الخ پوشیده نماند که از عبارت نهی زاب سرکش نیافت واو مسمی خواسته شده بوسیله تصحیف انتقاد و اسلوب حرفی و اسقاط و از عبارت نهی اب لفظ فا خواسته شده بوسیله تصحیف و تحلیل و ترکیب انتقاد و قلب که مقصود با تمثیل است و با آن لفظ فا تحصیل اسم ثانی کرده شده و تمامی هر یک از این دو اسم هشت عمل است تصحیف انتقاد و حساب اسقاط و تحلیل و ترکیب قلب و تالیف

قطعهٔ تاریخ تصنیف رسالهٔ ملا کوکبی

این نسخه که ساختم ز یک بیت تمام	از روی غرابت است نادره نام
بنوشت زمانه شهرت تاریخش	زانست که شهرهٔ خواص است و عوام

قطعه طبع

تاریخ تمام این نسخه از کوکبی نیک روز

[illegible]

[illegible]

فقره‌ای چند در تقریظ این رساله

مخالف اصنافه سخن سنجان روزگار مخفی مباد که [illegible] عرض دقیقه‌یابان [illegible] رساند

که اگر در طبع تماشائیان انصاف سنت [illegible] دارد خواهند دریافت که فکر رسای [illegible]

در موالی [illegible] سلمه الله تعالی در کوچه [illegible] بیت گوکبی چه کام فرخ نهاد [illegible]

[illegible] نقوش [illegible] و [illegible] آورده [illegible] بخشی و [illegible]

و [illegible] عطای [illegible] منت [illegible] ابر [illegible] این کاشانه دراز [illegible]

که دیگر [illegible] تا به [illegible] رسید از انجا که رساله المصنفه [illegible]

کس جناب سامی [illegible] دارد تماشائیان این کتاب [illegible] بنظر التفات [illegible]

[illegible] خواهند گشت که متاع این هر دو [illegible] بها [illegible] کام

جراءت [illegible] شارح [illegible] کشورکشائی [illegible] شبستان [illegible]

شمع افروزی خامه شارح بود گویا خانه گوکبی [illegible] اراسته و [illegible] انصاف [illegible]

[illegible] این [illegible] التفات [illegible] گوکبی چون [illegible]

[illegible] حضرت گرامی [illegible] این و [illegible] لازم است [illegible]

که بوی [illegible] در رنگ عشق نهان [illegible] بحران [illegible]

لاجرم زبان قلم را [illegible] این [illegible] قطعه تاریخ طبع هر دو [illegible]

قطعه تاریخ طبع هر دو [illegible]

شد طبع چو این هر دو کتاب از [illegible]		[illegible] رساله [illegible] کم شد طبع
در [illegible] ماه [illegible]		[illegible]

[illegible] ۱۳ [illegible] غلطنامه [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹	۷	مهلیل الشس	مهلیل الشرر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۰	۱	دراب	اوزراب	[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]
۳۱	۱۵	آمهی	آسمی	[illegible]	[illegible]	گشته چند [illegible]	گشت چند [illegible]
۴۱	۱۵	گشتند	گشتو	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]
۴۲	۱۴	نیمی	سهی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]